

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال اول
شماره ۱۲ - اسفند ۱۳۷۹ - مارس ۲۰۰۱

این قصه سر دراز دارد

جناح محافظه کار که به جنون دچار شده نفهید و یا نخواست بفهمد که برگزاری کنفرانس برلن در خدمت حفظ کیان اسلام بود. مجریان برنامه که از طریق زد و بند با محافل امپریالیسم آلمان به حمایت از سیاست خاتمی برخاسته بودند می خواستند با علم کردن برخی چهره های روشنفکری در ایران و مخلوط کردن آنها با چهره های اصلاح طلبان پلی بزنند تا روشنفکران اپوزیسیون قلبی به مبلغ رژیم خاتمی در خارج بدل شوند. اصلاح طلبان قصد داشتند با این تهاجم فرهنگی محیطی مملو از "تساهت و تسامح و فرهنگ تحمل و مدارا" با رژیم و بر علیه اپوزیسیون انقلابی بوجود آورند تا در زیر پوشش "باید تحمل نظر دیگران را داشت"، "دموکراسی یعنی گوش دادن به نظریات دیگران" شرایطی بوجود آورند تا همه عناصر سازمان اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی ریاست همه مجامع فرهنگی و سمینارها و سخنرانی ها و جشنهای نوروز و مهرگان ... و موسیقی را در انحصار برادران مسلمان در آورند و سر آنهائی را که مخالف "فرهنگ مدارا و مسامحه" بودند و به همه هشدار می دادند که فریب عوامفریب عمال رژیم و خود فروختگان و خود فریفتگان را نخورند با شمشیر اسلام از ته، مدبرانه و با منشی مداراگرانه گرد تا گیرد بترند. سیاست اصلاح طلبان در خارج همان سیاست مکی حضرت محمد است که پس از تسلط بر فضای خارج به سیاست مدنی آن حضرت بدل می گردد. دقیقاً مانند همان سیاست مدارا در دوران ضعف و جنایت و قتل عام در زمان قدرت در سر زمین برهوت عربستان در حدود ۱۴۰۰ سال پیش.

یکی از مامورین امنیتی رژیم در نشریه دولتی "سامان" ارگان تبلیغاتی وزارت اطلاعات در خارج کشور تحت نام جعلی "اداره کل امور فرهنگی ایرانیان خارج از کشور" در شماره ششم خود مورخ تیرماه ۱۳۷۹ در ادامه در صفحه ۲

فرا رفتنیدن بهار و نوروز خجسته بر همه هم میهنان گرامی باد!

تبریک فراوان به اپوزیسیون قلبی

(به مناسبت نامزدی علی فلاحیان برای سمت ریاست جمهوری اسلامی)

آقایان بسیار محترم!!

بدینوسیله کاندیداتوری حجت الاسلام علی فلاحیان را به شما تبریک گفته و از این که این امکان برای شما پدید آمده تا به دنبال ۸ سال حلوا حلوا کردن رفسنجانی و ۴ سال خاتمی مالی، خلاء زمانی برای آن عالیجنابان!! پیش نخواهد آمد تا مردم را کماکان هرچه بیشتر نظام پسند نمایند، مسرووریم!!

باشد که شاه کلید این بار به قفل های بسته شما بخورد.

درهای بسته رنجبران و محرومان ایران اما با این نوع کلیدها باز نخواهد شد.

اندر حکایت آویختن گربه از شتر

همه جریانها با خیر است سکوت را بر افشاء حقایق و در میان گذاشتن آنها با مردم از ترس نیروی مردم ترجیح میدهند.

سرانجام دادگاههای فرمایشی متهمین قتلهای زنجیره ای در شرایطی برگزار شد که حاکمیت تمامی ادامه در صفحه ۳

طناب قتلهای زنجیره ای به گردن رهبری جمهوری اسلامی پیچ می خورد. برخی از آنها با توطئه سکوت مانند خامنه ای-رفسنجانی به آن برخورد می کنند، برخی دیگر نظیر جانورانی شیبه مصباح یزدی، جنتی، خزعلی، و شاگردان مدرسه حقانی قم علناً قاتلان را در کنف حمایت خود می گیرند و آقای خاتمی نیز که از

گردن کلفتی امپریالیسم

جنوب بغداد بمباران کردند. آنها حتی اعتراف می کنند که تاسیساتی را زده اند که خارج از مدار ممنوعه و مورد توافق بوده است ولی هواپیماهای آمریکائی و ادامه در صفحه ۵

هواپیماهای آمریکائی و انگلیسی در آستانه سفر وزیر امور خارجه آمریکا کوین پاول Colin Powell به کشورهای متحدین آمریکا در جنگ خلیج فارس در ده سال پیش، بار دیگر مردم کشور عراق را در نزدیکی

ما را زنده زنده سوزاندند

دولتی از طریق رسانه های گروهی و سایر امکانات خویش تحریکات آشکاری را علیه موج اعتصاب غذای زندانیان سیاسی آغاز کردند. وزیر کشور سعادتین تاننان حتی در مقابل خبرنگاران گفت که این قصابی از یکسال قبل آماده میشده تا در زندانهای ترکیه حضور دولت مستقر شود. پس در مورد این قصابی باید از یک عمل نظامی که از مدتها قبل آماده شده بود یاد کرد.

در جریان این اعتصاب غذا که تقریباً همه زندانهای ترکیه را در بر می گرفت سازمانهای حقوق بشر نظیر IHD اتحادیه ها نظیر TİM-TIS، KESKZ و غیره، خبرنگاران، پزشکان، اتحادیه حقوقدانان، CGD، TIB، CHD، احزاب دموکراتیک نظیر HADEP، ادامه در صفحه ۶

این فریاد یک زندانی سیاسی زن قبل از مرگ بود که بدن سوخته اش را به آمبولانس میبردند ولی هنوز حنجره اش کار می کرد. بلند اجویت این پان ترکیست سوسیال دموکرات بر جنایات ژنرالهای پان ترکیست ترکیه پرده کشید و گفت: "دولت تروریستها را از تروریسم خودشان نجات داد". نشریه "تاتراخن" (Tatsachen) ارگان فدراسیون انجمنهای دموکراتیک کارگری "DİDF" که به ابتکار زحمتکشان ترکیه منتشر می شود در کنار افشاء جنایات رژیم ترکیه از جمله تحت عنوان: "این جنایات وحشیانه از قبل برنامه ریزی شده بود" نوشت: "این که در اینجا سخنی هم از "عملیات نجات" نمیتواند در میان باشد روند تکامل روزانه حوادث نشان می دهد. روزها محافل

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

این قصه سر...

همزبانی با اپوزیسیون تقلبی و ضد انقلابی و وادادگان سیاسی و جیره و مواجب بگيران حزب سبزا در باره کنفرانس آبرو باخته برلین نوشت: ... پس از آن نوبت به استاد من رسید (منظورش ظاهراً سخنران سوم است - توفان). اما قبل از اینکه شروع کند، فردی از گوشه سالن برخاست و شروع به فریاد کشیدن کرد که: این مرد نوکر جمهوری اسلامی است و دستهای او هم آغشته به خون است.

قبل از اینکه متوجه بشوم چه اتفاقی می افتد، سه نفر دیگر از جای برخاسته و جلسه را به هم ریختند. همه این افراد از اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند.

وقتی معلوم شد چه اتفاقی افتاده، حاضرین با داد و فریاد، از شورشیان خواستند که ساکت باشند تا بتوانند صحبتهای سخنرانان را بشنوند، اما آنها موافقت نکردند...

نویسنده سپس ادامه میدهد که این امر کار مجاهدین خلق بوده و وی خوشحال است که جوانان ایرانی مقیم آمریکا در اینترنت به مجاهدین پاسخ گفته و من که فکر میکردم مجاهدین جنگ را برده اند بسیار خوشحالم که نسل ایرانی مقیم آمریکا تلقی درستی از دموکراسی دارد و چنان خسارتی به آنها (منظور مجاهدین است - توفان) وارد کرد که یک مبارزه حساب شده علیه مجاهدین قادر به انجام آن نبود.

وقتی کسی این کلمات را می خواند که گویا جنگی در پیش بوده که میان مجاهدین و نظام جمهوری اسلامی برهبری اصلاح طلبان در گرفته است و طرف خوشحال است خاتمی جنگ را با کمک هوادارانش در خارج برده است فقط می تواند حالت تهوع به وی دست دهد که عمال وزارت اطلاعات در خارج تا چه حد وقیح و بی شرم شده اند که خود و متحدانشان را برنده جنگ در خارج جلوه می دهند. معلوم میشود فرنگی کارهای وزارت اطلاعات در خارج بسیار فعال شده اند و اعمال خود را با دست حامیان اصلاح طلب خود با دقت و تدریجی به انجام میرسانند. و این خطری است که جنبش دموکراتیک و انقلابی خارج از کشور را تهدید می کند. زمینه چنین رشدی را توده ایها، اکثریتها و بخشی از سلطنت طلبان و وادادگان سیاسی فراهم می کنند.

وی سپس به عنوان یک ایرانی دلسوز و طرفدار جمهوری اسلامی از نوع خاتمی نوشت: به عنوان یک ایرانی، انتقادی از دولت جمهوری اسلامی ایران دارم که نه تنها نظر شخصی، بلکه

دیدگاه اکثر ایرانیان خارج از کشور است. به نظر ما ایرانیان، دولت ایران باید با ایرانیان خارج از کشور همصدا گشته و علیه مجاهدین و مخالفان خود مبارزه نماید (تکیه از توفان).

نقد دولت ایران، از سوی ایرانیان خارج از کشور اجتناب ناپذیر است. از آنجا که کنفرانس برلین در نوع خود در اروپا و آلمان، جایی که جریان چپ فعالیت بیشتری دارد، برای اولین بار برگزار شد، نقد آن با سر و صدای بیشتری همراه بود. هر چه تعداد این کنفرانسها بیشتر شود، عادی تر و سازمان یافته تر خواهد شد و جریان چپ گرا مزوی تر خواهد شد، زیرا برگزار کنندگان اجازه نخواهند داد که اقتضاح برلین تکرار شود (تکیه از توفان).

مسئله ای که بین کشورهای اروپایی مشترک است، این است که جریانهای مرکزی گروههای چپگرا که با جریان اصلاحات مخالف است، با داشتن کلی وقت آزاد، معمولاً بیکارند. از سوی دیگر اکثر ایرانیان مقیم خارج از جریان تدریجی اصلاحات حمایت میکنند و در این راستا با جوامع میزبان خود هماهنگ هستند. این عاملی است که نشان میدهد چرا گروههای چپی در سازماندهی، راهپیمایی و جلب توجه رسانه ها، این چنین موفق هستند. در حالی که گروههای موافق اصلاحات، غالباً به علت ضیق وقت، درگیر این قضایا نشده و به ندرت سازماندهی می شوند.

سیاست وزارت اطلاعات رژیم در این اظهار نظر کاملاً روشن است. پیش کشیدن بی جهت پائی مجاهدین خلق برای منحرف کردن جهت مبارزه بدون آنکه این سازمان در آکسیون برلین نقشی داشته بوده باشد. گذاردن نام مجاهدین در کنار مخالفان رژیم و ایجاد هماهنگی میان هواداران اصلاحات در خارج بمثابة نیروی متحد و خودی برای حمله به مجاهدین و مخالفان که منظورش کمونیستها و سایر نیروهای هوادار براندازی رژیم است.

حمله آشکار به کمونیستهای ایران بنام "چپگرا". پیشنهاد به دولت ایران برای برگزاری کنفرانسهای مشابه به نفع خاتمی و جلب عناصر متزلزل، مردد، مایوس، سرگشته خود فروخته و خوش خیال برای ایجاد یک جبهه جنگ در خارجی با همدستی اپوزیسیون تقلبی مرکب از توده ای، اکثریتی، بخشی از سلطنت طلبها تا مشترکاً جلوی فعالیت چپگراها را بگیرند و محیطی برای فعالیت هواداران خاتمی بوجود آورند. تا این جانورها بتوانند به آسودگی به تبلیغ نظریات خود بپردازند و از حق آزادی بیان و اعتراض مخالفین در همین خارج کشور نیز جلوگیرند. اپوزیسیون تقلبی باید پلی شود تا اختناق به خارج از کشور نیز منتقل شود. وی مطمئن است که تداوم این سمینارها کار برهم زدن آنها را مشکل میکند.

این عامل وزارت اطلاعات علت موفقیت کمونیستها را در این می بیند که آنها دارای وقت آزادند و معمولاً بیکارند. و شکست اپوزیسیون تقلبی را که آنها را نماینده اکثریت ایرانیانی که خواهان جریان تدریجی اصلاحات هستند جلوه می دهد در این می بیند که علیرغم موافقت کشورهای میزبان و کمک این کشورها به آنها دچار ضیق وقت می باشند. مسخره تر از این استدلال شنیده اید؟ مفت خوران دودمان پهلوی بیش از پنجاه سال بیکار می گشتند و وقت آزاد داشتند و زحمتکشان بدنبال تکه ای نان می دیدند و نه وقت آزاد داشتند و نه استثمار فرصت حرکتی به آنها می داد ولی این شاه بود که باید می رفت. بیکارتر از ملاها که مفت می خوردند و مفت میخواندند، بیکارتر و بیعارتر و بی شرم تر از آنها جانورانی دیده اید؟ پس چرا آنها همواره عزرائیل شکست را در آغوش می کشند؟ و با این همه پول و نیروی بیکار قادر نشده اند مردم را فریب دهند؟ وزارت اطلاعات با این جنگ تبلیغاتی به کمک اپوزیسیون تقلبی آمده است و انتظار دارد حزب توده و اکثریت مانند سابق که بنام نامی خمینی مبارزین را به واواک معرفی می کردند این بار بنام نامی اصلاحات و خاتمی آن وظیفه کثیف را انجام دهند.

اپوزیسیون انقلابی ایران باید گوش بزنگ باشد و این سیاست همدستی با رژیم جمهوری اسلامی را در زیر حمایت از بخش اصلاحگر حاکمیت همواره افشاء کند. این سیاست ادامه همان سیاست خائنانه گذشته است که از خمینی در مقابل حجتیه، شریعتمداری آمریکائی و ... حمایت می کرد ز حال بخشی از حاکمیت را در مقابل بخش دیگر آن علم می کند. دور و تسلسلی که هیچگاه پایانی ندارد. نتایج این تحلیل خانمان برانداز را در سالهای نخست انقلاب و همدستی توده ای - اکثریتی با رژیم جمهوری اسلامی دیدیم. این تکرار ابلهانه تاریخ است.

از کمک های تان متشکریم

حوزه رفیق چیتگر (بهمنی) ۱۷۰۰۰۰ تومان

حوزه رفیق بابا پور سعادت ۲۱۰۰۰۰ تومان

کمیته اسفند ۴۶۷۵۰۰ تومان

یاری به خانواده زندانیان سیاسی و شهدا

رضا ۲۰۰ ماک

بیژن ۵۰ ماک

مرکز آلمان ۱۰۰ ماک

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

اندر حکایت...

زمینه‌ها را برای مخدوش کردن واقعیات فراهم آورد. مطبوعات اصلاح طلب را بسپند تا اعتراضی در آنها صورت نگیرد، قلم اصلاح طلبان منتقد را شکستند و آنها را به زندان انداختند، حق رای مجلس شورای اسلامی را با حکم رهبر منتفی دانستند. کار بررسی و جعل پرونده را بدرازا کشاندند تا شاید این حادثه مهیب از خاطرها برود. تهدید وکلای خانواده مقتولین و زندانی کردن آنها نیز کاری را بجائی نبرد، جعل اسناد و سرقت آنها از پرونده، غیر علنی کردن دادگاه و نظایر این اقدامات تا کار دادگاه را بر میل حاکمیت بگرداند همگی نشانه ترس و ضعف رژیم و قدرت مردم است که در کین این اژدها نشسته‌اند. عدم شرکت خانواده مقتولین در جلسات دادگاه و اعلام موضع آنها در مورد ماهیت این خیمه شب بازی اسلامی هیچ آبرویی برای عمامه بصران در ایران باقی نگذاشته است.

کلیه اقدامات مذبحخانه رژیم جمهوری اسلامی بی نتیجه ماند و نه تنها در ایران که در جهان هم مورد تمسخر قرار گرفت. آقای خاتمی که مدعی بود تا آخرش هم خواهد رفت وسط راه از قطار پیاده شد. اگر کسی مسایل مربوط به دادگاه را تعقیب کرده باشد میداند که در روزهای نخست سخن بر سر دست داشتن عوامل بیگانه در قتل‌های زنجیره‌ای میرفت. حاکمیت مدعی بود که صهیونیستها در این کار با نفوذ در وزارت اطلاعات دست داشته‌اند، کار به جایی رسید که شایعاتی وجود داشت که متهمین را برای گرفتن اعترافات قلبی شکنجه کردند و فیلم اعترافات آنها را در مجلس ششم شورای اسلامی که به جاسوسی برای بیگانه اعتراف کرده بودند به نمایش گذاردند که مورد اعتراض پاره‌ای نمایندگان که تضادهای آشکار آن را دیده بودند و انتشار آنرا ضربه به حیثیت نظام می‌دانستند قرار گرفت. حال با پایان دادگاه نتایج بی‌سر و ته‌ای بدست آمده است که انگیزه قتلها را روشن نکرده و آمرین اصلی قتلها را که رفسنجانی، خامنه‌ای، مصباح یزدی، جنتی، خزعلی، محسنی اژه‌ای، فلاحتیان و نظایر آنها هستند تیره کرده‌اند.

متهمین درجه چندم به حبس ابد و یا قصاص محکوم شده‌اند.

در گزارشات دادگاه با مواد زیرین قانون مجازات اسلامی روبرو می‌شوید. این مواد عبارتند از ماده ۴۳، ۴۷، ۵۷، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۶۴، ۲۶۵ که قرانت آنها مو را بر اندام انسان راست می‌کند. ما در اینجا به ذکر چند بند اکتفاء میکنیم:

ماده ۲۱۱ - اکراه در قتل و یا دستور به قتل دیگری مجوز قتل نیست. بنابراین اگر کسی را وادار به قتل دیگری کنند یا دستور به قتل رساندن دیگری را بدهند مرتکب قصاص می‌شود و اکراه کننده و آمر، به حبس

ابد محکوم می‌گردند.

ترجمه این ماده ساده است. قاتل آفتابه دزد که با دستور آمر و به اکراه به قتل دست زده است محکوم به قصاص است ولی آنکس که فرمان را داده نظیر محسنی اژه‌ای، مصباح یزدی و یا رفسنجانی و نظایر آنها جان سالم از مهلکه بدر برده‌اند و بقول معروف قیصر در رفته و قصاص نمی‌شوند.

ماده ۲۶۴ - در صورتی که ولی دم متعدد باشد موافقت همه آنها در قصاص لازم است چنانچه همگی خواهان قصاص قاتل باشند قاتل قصاص میشود و اگر بعضی از آنها خواهان قصاص و دیگران خواهان دیه، خواهان قصاص می‌توانند قاتل را قصاص کنند لکن باید سهم دیه سایر اولیاء دم را که خواهان دیه هستند بپردازند و اگر بعضی از اولیاء دم به طور رایگان عفو کنند دیگران می‌توانند بعد از پرداخت سهم عفو کنندگان به قاتل او را قصاص نمایند.

تفسیر این بند نیز روشن است. بازماندگان مقتول باید با پرداخت قیمت قاتل حق کشتن وی را پیدا کنند. چون قیمت پروانه فرور از نظر فقه اسلامی نصف قیمت قاتل وی که مرد است میباشد، خانواده فرور باید نصف قیمت پروانه فرور را به قاتل وی پرداخت کنند تا حق داشته باشند قاتل پروانه فرور را به همان شکل با دست خود قصاص دهند. در ماده ۲۵۸ می‌آورند: "هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت قاتل میتواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید." و در ماده ۲۱۳ فقه اسلامی می‌آید: "در هر مورد که باید مقداری از دیه را به قاتل بدهند و قصاص کنند باید پرداخت دیه قبل از قصاص باشد" و در ماده ۲۶۵ - ولی دم بعد از ثبوت قصاص با اذن ولی امر میتواند شخصاً قاتل را قصاص کند و یا وکیل بگیرد.

در مورد احکام به اعدام در حکم دادگاه ذکر کرده‌اند: "اولیای دم مقتول با پرداخت نصف دیه کامله به قاتل پس از استیذان از ریاست قوه قضائیه حق اجرای حکم در مورد محکوم علیه را دارند."

برای دستگاه جنایتکار قضائی روشن است که اولیای دم یعنی خانواده‌ای فرور، پوینده و مختاری به این خانه از پای بست ویران معترضند چه برسد به اینکه حاضر باشند دستشان را به خون ماموران درجه چندم آلوده کنند و تازه برای این کار وحشیانه دیه هم به قاتلها بپردازند. چهره کثیف دستگاه قضائی از این جا روشن میشود.

دستگاه قضائی برای متهمین احکام زیر را صادر کرده است:

متهم ردیف اول سید مصطفی کاظمی، آمر، چهار فقره حبس ابد.

متهم ردیف دوم مهرداد عالیخانی، آمر، چهار فقره حبس ابد.

متهم ردیف سوم علی (رضا) روشنی، مباشرت، دو فقره قصاص نفس.

متهم ردیف چهارم محمود جعفرزاده، مباشرت، یک فقره قصاص نفس.

متهم ردیف پنجم علی (مصطفی) محسنی، مباشرت، یک فقره قصاص نفس.

متهم ردیف ششم حمید رسولی، آمر، دو فقره حبس ابد.

متهم ردیف هفتم مرتضی حقانی، تبرئه.

متهم ردیف هشتم محمد عزیزی، آمر، دو فقره حبس ابد.

متهم ردیف نهم ایرج آموزگار، تبرئه.

متهم ردیف دهم ابوالفضل مسلمی، معاونت در قتل، هشت سال حبس تعزیری.

متهم ردیف یازدهم محمد حسین اثنی عشری، معاونت در قتل، هفت سال حبس تعزیری.

متهم ردیف دوازدهم علی صفائی پور، معاونت در قتل، هفت سال حبس تعزیری.

متهم ردیف سیزدهم علیرضا اکبریان، تبرئه.

متهم ردیف چهاردهم مرتضی فلاح، آمریت، دو فقره حبس ابد.

متهم ردیف پانزدهم مصطفی هاشمی، معاونت، دو فقره حبس ابد.

متهم ردیف شانزدهم علی ناظری دو سال و نیم حبس تعزیری.

متهم ردیف هفدهم اصغر سیاح، تبرئه.

متهم ردیف هیجدهم خسرو براتی ده سال حبس تعزیری.

این احکام ما را به یاد حکایتی آن بخت برگشته‌ای می‌اندازد که شترش را در بازار گم کرد و بدرگاه خدا آه و ناله می‌کرد و با بانگ بلند به مردم سوگند می‌خورد که چنانچه شترش پیدا شود لحظه‌ای درنگ نکند که آنرا به درهمی بفروشد. وقتی دست بر قضا شترش پیدا شد دلش نیامد که از مال و منال دل بکند و شتر را به یک درهم بفروشد. حال با سوگندش نزد خدا و مردم چه کند؟ پس فکر بکری به مخیله‌اش خطور کرد تا گریه‌ای را از گردن شتر آویزان کند و آنرا به بازار آورده و بگوید: آی مردم! من شترم را به یک درهم میفروشم، گریه‌ام را به ۹۹ درهم میفروشم ولی آنها را جدا از هم نمی‌فروشم. مردم در حیرت شدند که چگونه میتوان سر خدا و مردم را کلاه گذاشت. حال این روایت وصف حال دادگاههای قلبی و فرمایشی اسلام عزیز در ایران است. اجرای قصاص در مورد مامورین درجه چندم را مشروط به پرداخت دیه توسط اولیای دم کرده است تا از قصاص رها شوند. فقط فشار افکار عمومی میتواند این رژیم را قصاص دهد.

جهنم واقعی

از این بابت است که تعزیر می‌گردند. در این مکان زنان حق دارند بدون پوشش در کنار مردان قرار بگیرند و تنها مامورین عذاب و شکنجه هستند که رعایت منکرات را کرده و با ابزار شکنجه و آزار به امر به معروف مشغولند. در این جهنم برای شکنجه گناهکاران که اکثریت قریب به اتفاق بشریت را در طی هزارها تشکیل می‌دهند، اقلیتی ناچیز که خودش در پی جبران کارهای ناکرده دنیای فانی است به بند کشیده‌اند، آنها را از حقوق دموکراتیک خویش محروم کرده، حق بیان را از آنها گرفته و در جایی که آلات و ابزار شکنجه کاری از پیش نمی‌برند به حیوانات موذی متوسل شده و عقوب و مار غاشبه به جان مردم می‌اندازند بیچاره حیواناتی که باید به آتش گناه انسانها بسوزند و کسی نیست که پاسخگوی انجمن‌های حمایت حیوانات باشد.

خلاصه در آن مکان آشوب و بلوائی بر پاست که بر اساس قانون اساسی بارگاه عدل الهی می‌گردد و نمی‌توان ایرادی بر آن گرفت. اگر این آن تفکراتی است که علمای اعلام و حجج اسلام به ما یاد می‌دهند و تصویری است که از دنیای آینده ترسیم می‌کنند، پس جای تعجب نیست که همین بانیان اسلام بر روی کره خاکی چنان جهنمی را بر پا دارند. این در بارگاه عدل الهی نیست که جان انسان ارزشی نداشته و شکنجه آزار بنی بشر از ضروریات حفظ نظام الهی است این معیار در ایران امروز غوغا می‌کند و هر روز و شب بر علیه بشریت و انسانها بکار می‌رود.

تفکری که در جامعه ما حاکمیت سیاسی دارد در پی بنای جهنم آسمانی بر روی زمین است. آنها از هم اکنون در پی اجاره مادام‌العمر باغهای بهشت‌اند. قتل و آدمکشی و جنایت، تحقیر انسان در ارکان چنین تفکری است و با این تفکر شکل گرفته است. ایران، افغانستان، اپوزیسیون مذهبی الجزایر، اخوان المسلمین مصر، عربستان سعودی و کویت بهترین نمونه‌های زنده چنین تفکری هستند. این است که باید این بنیاد متعفن را سرنگون کرد و مردم را نسبت به ماهیت دین که افیون توده‌های مردم است آگاه گردانید و انتظار نداشت که این هیولاها بر سر عقل آیند.

پس جهنمی هست. در این جهنم گناهکاران را که مومنان در بهشت متهم کرده‌اند به صلابه می‌کشند و شکنجه می‌دهند. آنها را به آتش می‌اندازند و بدی کار در این است که در زندان توحید و یا اوین و یا عدل و امامت در زمین پس از ساعتها شکنجه بیهوش می‌شوید در جهنم از هوش نمی‌روید و باید این شکنجه‌های غیر انسانی را تحمل کنید.

در همین جهنم است که دست می‌زنند و پا می‌برند و ناخن می‌کشند و خرسهای لشگر دو زرهی زمان شاه را در کنار لاجوردی و قدوسی و خلخالی به جان دختران مردم می‌اندازند و صدای شما به هیچ مرجعی نمی‌رسد و نه نمایندگان عفو بین الملل حق ورود به جهنم را دارند و نه آقای کاپیتون می‌تواند از آنها گزارشی برای کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بفرستد. در این جهنم حق اعتراض و تظاهر و نشر روزنامه و گفتار انتقادی نیست، زیرا روی حرف خدا نمی‌شود حرف زد. همه شکنجه‌گرانی که شما را شکنجه داده و مامور معذورند از هیچ کودتا و ورق برگشتی نمی‌ترسند و به وظایف دینی و غیر دنیوی خود با کمال علاقه مشغولند، آنها همگی ضد ضربه‌اند و در مقابل آب و آتش جهنم مصونیت دارند. آتش مهیب جهنم به آنها کارگر نیست و از اینکه شما را حلقه آویز کرده و چشماتان را از حدقه در آورده و برای آزار روحی شما به زن و بچه شما رحم نکرده و تجاوز می‌کنند، خم به ابرو نمی‌آورند. بدتر از این اینکه این شکنجه‌های وحشتناک شما را نمی‌کشد زیرا اگر بکشد مشکل این خواهد بود که باز هم به آن دنیا به جهنم بعدی می‌روید که معلوم نیست از جهنم قبلی بهتر باشد. در این جهنم همه ابزار شکنجه قرون وسطائی است، از شوک الکتریکی و الکترونیکی ساخت اسرائیل و یا آلمان و آمریکا استفاده نمی‌شود. از آنتی بیوتیک خبری نیست تا جراحی شما عفو نت نکند. قرص آسپیرین در اختیاران نیست تا از سر درد رهایی یابید و تازه اگر آن را قاچاقی از تجار محترم جمعیت مولفه اسلامی گیر آورید به دردسر دچار می‌شوید.

در این جهنم ولی زن و مرد در کنار هم ول می‌خورند و رعایت حجاب اسلامی ضرورتی ندارد. درست مانند سونای زعفرانیه. گناهکاران که از یکدیگر رو نمی‌گیرند و دقیقاً

مذهب و به ویژه مذهب اسلام بر اساس جهنم و بهشت استوار شده است. جهنم زندان و تبعیدگاه خطاکاران و بهشت سرزمین ابدی و آزادی مومنان است. آنچه تا قبل از ورود به بهشت در سرای فانی عین گناه کبیره محسوب می‌شد و به جرم ارتکاب به آن مرتکب یکسره راهی جهنم می‌گردید در سرزمین باقی عین لذت و خوشی به حساب می‌آمد. سر زمین بهشت اجرت به مومنان بود که تا ورود به بهشت دست از پا خطا نکرده بودند و حال از همه آزادیهای بی قید و شرط برخوردار می‌شدند و در آن خبری از سپاه ناهیان منکر و خواهران زینب وجود نداشت. آنچه در سرزمین فانی عین گناه و مستوجب عقوبت است در سرزمین باقی تجسم آرزوهای نهفته در اندیشه مومنان است که دست یافتن به آنها مرز و افقی نمی‌شناسد. این طور بنظر می‌رسد که اختلاف اساساً بر سر ماهیت اعمال نیست بر سر مکان ارتکاب "جرم" است. بر اساس این تفسیر مکانی می‌تواند جرمی عین نکوکاری و حسن عملی عین خطا باشد.

از هیچ مومنی نشنیده‌ایم که در بهشت برین نماز جمعه به راه است و دسته‌های سینه زنی خواب را از چشم مردم می‌ریزند. بر همین اساس است که خیام این شاعر، فیلسوف و اندیشمند ایرانی در بر ملا کردن راز بهشت و تناقض گفتار و کردار ملایان و متظاهری می‌سراید:

گویند بهشت و حور و عین خواهد بود
آنجا می‌ناب و انگبین خواهد بود
گر ما می‌و معشوق گزیدیم چه باک
چون عاقبت کار همین خواهد بود
ولی تفکر مذهبی دیالکتیک بهشت را نیز ساخته است زیرا بهشت بدون جهنم نمیتواند وجود خارجی داشته باشد. برای آنکه بهشتی باشد باید جهنمی وجود داشته باشد. درست مانند همزاد واقعی آن بر روی زمین. اگر ثروتمندی یافت می‌شود باید صدها فقیر یافت شوند، اگر فقری هست حتماً ثروتی در میان است. اگر مثنی ناچیز در آلف و الوف زندگی شاهانه یا خمینی مآبانه دارند باید مسکینانی باشند که از طلوع تا غروب آفتاب جان بکنند تا لقمه نانی به کف آورند.

این دیالکتیک زمینی به آسمان که میرسد نیز وحدت ضدین خویش را حفظ می‌کند.

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

بوش آمد و بوش در آمد

گردن کلفتی امپریالیسم

انگلیسی برای زدن این تاسیسات از مرز دالان ممنوعه عبور نکرده‌اند. عملیات توسط موشک صورت گرفته است. رئیس جمهور آمریکا این عمل را یک اقدام "معمولی" جلوه می‌دهد. معمولی از این جهت که تازگی ندارد. تازگی از این جهت ندارد که در زمان ریاست جمهوری آقای بیل کلینتون نیز این بمبارانها ادامه داشته تنها صدای کسی در نمی‌آمده و اعلام نمیشده است. وگرنه تجاوز به یک کشور مستقل و عضو سازمان ملل امری عادیست و کسی نباید به آن اعتراض کند. آمریکا تجاوز به عراق را جلوگیری از ساختن تسلیحات اتمی و وسایل کشتار جمعی جلوه می‌دهد، مگر نه آنست که قدم به قدم خاک عراق را برای یافتن این مراکز زیرو رو کردند، مگر نه آنست که گویا آمریکا از تاسیسات اتمی و موشکهای ارتش اسرائیل بی‌خبر است. آمریکا تجاوز به عراق را حمایت از کردها و شیعیان عراق جلوه میدهد، مگر نه آنست که از حمله آمریکا به عراق نه کردها سود بردند و نه شیعیان و صدام شرو و فرو گنده بر سر کار با توافق آمریکا باقی مانده است. بنظر میرسد هدف نظامی از تجاوز آمریکا بیشتر آزمایشات تجهیزات نوین جنگی وی باشد، و هدف سیاسی آن زهر چشم گرفتن از عراق، ایران و فشار به آنها برای حل مساله خاور میانه و تضعیف بیشتر صدام حسین باشد.

محاسبات امپریالیستی آمریکا هر چه باشد تاثیرات منفی آن برای مردم فقر زده و خسارت دیده عراق است. کسی در این جهان یافت نمی‌شود که به این تجاوز بربرمنشانه امپریالیستی اعتراض کند. دولت صدام حسین هر چقدر جانی و مستبد باشد توجیه‌آفرین جناباتی نیست که آمریکا در حق مردم عراق روا می‌دارد. حزب کار ایران انزجار خود را از تجاوز امپریالیستهای آمریکا و انگلیس به کشور همسایه ما عراق اعلام می‌دارد و آن را قویاً محکوم می‌کند.

اطلاعیه‌های منتشره از طرف حزب کار ایران در هفته‌های اخیر

- خشم مردم خوزه می‌زند. به مناسبت انقلاب بهمن - بهمن ماه ۱۳۷۹
- اطلاعیه به مناسبت اعتصاب کارگران پارس الکتریک رشت - ۱۷ بهمن ۷۹
- اطلاعیه به مناسبت تظاهرات در تهران علیه حکومت محکوم جمهوری اسلامی، ۲۱ بهمن ۷۹
- اطلاعیه در رابطه با حمایت از مطالبات کارگران نساجی جوخای ساری، بهمن ۷۹

شود. تو گوئی مردم قهرمان ایران در انقلاب پرشکوه بهمین به انقراض سلطنت انگل صفت بطور کلی و بر پائی جمهوری بطور کلی رای نداده‌اند. البته برای سلطنت طلبان "دموکرات" و "آزادخواه" آرائی که در حمایت از مثنی انگل صفت مفت خور نباشد آراء به حساب نمی‌آید. آنها رای مردم را به رسمیت نمی‌شناسند و اگر صد بار دیگر هم رای بگیرند و مردم نفرت خود را از آنها اعلام کنند آنها باز آن رای را به رسمیت نمی‌شناسند. انگلهای پهلوی فقط آرائی را به رسمیت می‌شناسند که حق را به جانب آنها دهد. اینکه مردم ایران صد هزار کشته دادند تا این خانواده ننگین از ایران برکنده شود برای آنها مهم نیست. در عدم صمیمیت آنها همین بس که نه از جنایات شاه سرنگون شده سخن انتقادی بر زبان می‌برند و نه حاضرند پوله‌های دزدی و به سرقت رفته توسط همه خاندان جلیل سلطنت از اشرف خانم بدکاره گرفته تا غلامرضا خان قاتل فلور، را به ایرانیان برگردانند.

لحن سلطنت طلبان کمی خشن شده است. آنها یواشکی دارند از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی سخن می‌رانند. بنظر می‌آید بوی کیاب به مشامشان رسیده است. در نشریات سلطنت طلب که تا دیروز پر بود از تقبیح خشونت و قهر که گویا کار لنینی - استالینیستی است، کمی بوی "لنین و استالین" می‌آید. حمایت از خاتمی کم‌رنگ شده و به تدریج با پرونی به مخالفت اصولی با وی از روز ازل بدل میشود. خوب چه میشود کرد، آزادی بیان قلم‌بدستان مزدور را نمیتوان از آنها گرفت. سلطنت طلبان فرمان تظاهرات صادر می‌کنند و نه از این جهت که فکر می‌کنند مردم برای آنها تره خرد خواهند کرد، از آن جهت که نرخ خود را در نزد "سیا" و خزانه‌داری آمریکا بالا برند. سلطنت طلبان مستقل و ملی برای بوش حساب باز کرده‌اند ولی برای مردم ایران حسابی باز نکرده‌اند. چون تکلیف مردم ایران با این سازمانهای سلطنت طلب و نوکر بیگانه که با فرمان ژنرال انگلیسی و مامور استعماری در خاورمیانه "آیرون ساید" بر سر کار آمد و با دست ژنرال هویزر آمریکائی چون قاب دستمال کثیفی به دور انداخته شد، روشن است. آنها باید از روی جسد صدها هزار ایرانی میهن‌دوست رد شوند تا شاید بتوانند با یاری امپریالیسم آمریکا به قدرت برسند. شعار همه باهم دوراننش گذشته است و مدعی بی‌تاج و تخت پادشاهی ایران نیز نمی‌تواند ادا و اطوار خمینی را در آورد.

با روی کار آمدن بوش "جوان" در آمریکا خون تازه‌ای به بدن سلطنت طلبان مستقل و ملی دوبده است. بوش آمد و بوش در آمد سلطنت طلبان همواره مخالف حزب دموکرات بودند و این را از شاه سرنگون شده منفور ایران در قیام تاریخی و شکوهمند بهمین بیست و دو سال پیش به ارث برده بودند. شاه مستقل خودش نیز از حزب دموکرات بدست می‌ترسید و در زمان روی کار آمدن کندی میلیونها ثروت مردم میهن ما را خرج کرد تا نیکسون این جانی معروف، مشغول کودتاها و نظامی در دنیا بر سر کار آید. حساب شاه غلط از کار در آمد و گروه مافیائی کندی با همدستی مافیای شیکاگو انتخابات آزاد آمریکا را برد. کندی خواهان اصلاحات ارضی در ایران بود و استراتژی جدیدی برای امپریالیسم آمریکا برای جلوگیری از انقلاب دهقانی تدارک میدید. سیاستمدار کهنه کار و آمریکوفیل ایران علی امینی با فشار آمریکا بر سر کار آمد. اصلاحات استعماری به شاه تحمیل شد و وقتی خود وی رهبری اصلاحات را بدست گرفت امینی وجودش زائد بود.

شاه و دربار همواره دموکراتها را موی دماغ خود می‌دانستند. روی کار آمدن کارتر باز شاه مستقل و ملی را به وحشت انداخت و به سیاست حقوق بشر کارتر گردن نهاد. لای درها را کمی باز کرد که دیگر قادر نشد آنرا ببندد زیرا پای مردم در چارچوب آن قرار گرفته بود. درست مثل وضعیت کنونی. برای سلطنت طلبان مستقل دموکراتها همواره بدیمن بوده‌اند و برعکس جمهوریخواهان خوش یمن. حال بوش جوان که جمهوریخواه است بر سر کار آمده است و با بیماران عراق دندانهایش را به همه نشان می‌دهد. قند توی دل سلطنت طلبان آب میشود. صحبت از کمکهای بیدریغ بوش به مخالفان حکومت عراق است. همه سلطنت طلبان زخم دیده از رژیم جمهوری اسلامی با پذیرش تابعیت آمریکا میتوانند ادعای خسارت کنند و در کنار غارتهای سابقشان از درآمدهای مصادره شده دولت ایران در آمریکا بهره مند شوند. کتاب آرایش شده و بی‌سر و ته اسدالله علم وزیر دربار و جاسوس سرشناس انگلستان باید مستقل بودن شاه را که گویا پشت سر آمریکائی‌ها شاخ و شانه میکشیده و مقابلشان ولی عین موش آب نکشیده بوده است، تبلیغ کند، سلطان بی تاج و تخت مدعی سلطنت در ایران از ادعای مضحک شه‌ریار ایران چشم میپوشد ولی سلطنت را یک بدیل جمهوری اسلامی طرح می‌کند و می‌گوید که حاضر است سلطنت به رای عموم مردم گذارده

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتاری

تجربه مردم چک...

همان دستگاه حکومت می‌کردند به روی کار آمدند و این فرو پاشی زمینه آزادی این ملتها را از قید امپریالیسم روس بدر آورد. خیانتی که رویونیستها به کمونیسم کردند، ضربه‌ای که آنها به اندیشه رهائی طبقه کارگر وارد آوردند مانع از شد که کارگران و زحمتکشان این ممالک از اسارت تبلیغات بورژوازی این ممالک جان سالم بدر برند.

بورژوازی خواهان بازار آزاد سرمایه‌داری کوشید برخلاف بورژوا بروکراتهای سابق که با چماق آزادی بیان را سرکوب می‌کردند با دینامیسمی به میدان آیند که از بورژوازی امپریالیستی ممالک غربی آموخته بودند. اختناق و تحمیلی افکار عمومی در ممالک امپریالیستی جبهه غرب آنچنان عریان و خشن مانند ممالک شرق اروپا نبود و نیست. آنها مکانیسم پوشیده‌ای برای استار سانور خود کشف کرده‌اند. بورژوازی کنونی جمهوری چک می‌خواست با این روش جدید به تحمیلی افکار مردم چک پردازد که با مقاومت قهرمانانه آنها با شکست کامل روبرو شده و شکست موقت خورد. ولی مسلماً آنها از تلاش خود برای تسخیر مجدد سنگرهای قدرت در عرصه افکار و ایدئولوژی باز نخواهند ایستاد و ما اگر تصور دیگری داشته باشیم به خطا رفته‌ایم.

جالب آن است که مطبوعات آلمان که دموکراسی آن برای بسیاری از دل باختگان مناسبات استثماری سرمایه‌داری نمونه است و لفظ دموکراسی اروپائی و یا ممالک صنعتی را برای وی بکار می‌برند تا مبادا با استعمال واژه امپریالیسم مجبور شوند دهانشان را آب بکشند، به این وضعیت چک با حسرت نگاه کرده و بر حال زار خود افسوس می‌خورند. یکی از نشریات سرشناس آلمانی وضعیت روابط گروهی در آلمان را به آلمان بعد از جنگ یعنی دوران جنگ سرد مقایسه می‌کند که هنوز به همان صورت باقی مانده است. این اعتراف یعنی آنکه رسانه‌های گروهی آلمان و سایر ممالک امپریالیستی گوش مردم عادی را با دروغ و دغل پر می‌کردند و مطالب نادرست را بخورد آنها میدادند و شکایت این نشریه آلمانی نه در آن است که این سیاست از روز نخست نادرست بوده بلکه از این اسن که چرا این سیاست را هنوز ادامه میدهند. این نشریه مینویسد اگر در چک مردم در مقابل اینکه یک مامور حزبی مسئول رادیو تلویزیون عمومی شده است به خیابانها می‌ریزند در آلمان احزاب رسانه‌های گروهی را ملک طلق خود تلقی کرده و اخبار را از صافی منافع حزبی خود (بخوانید منافع امپریالیستی-توفان) عبور میدهند. این نشریه مکانیسم کار را چنین توضیح می‌دهد:

احزاب بزرگ و پر نفوذ بر سرگماردن ماموران خود بر

مقامهای حساس رسانه‌های گروهی به مبارزه بر می‌خیزند و این رسانه‌ها را بین خود تقسیم می‌کنند. کار به جایی می‌رسد که حتی برنامه سوم ایالت باواریا از بخش انتقادات سیاسی طنزآمیز علیه یکی از شخصیت‌های سیاسی این ایالت (فرانتس ژوزف اشتراوس که چند سال پیش مرد) جلو می‌گیرد و کسی زورش به وی نمیرسد. در قانون اساسی آلمان آزادی بیان برسمیت شناخته شده است و اشاره می‌شود که احزاب باید در ساختمان اراده و افکار مردم نقش بازی کنند. ولی همین جمله دو پهلو و حساب شده کار را به آنجا می‌رساند که احزاب این ورقه عبور را بدست گرفته و آنرا وسیله نفوذ بی چون و چرای خود در رسانه‌های گروهی میکنند. در شورای این رسانه‌ها و شوراهای اداری آن‌ها ظاهراً نمایندگان گروه‌های اجتماعی متفاوت می‌نشینند و حضور دارند ولی آنها در عمل دست دراز شده احزاب بزرگ و در واقع بانکها، بیمه‌ها، سرمایه‌داران و کلیسا هستند. بدون کارت عضویت در این احزاب این عناصر قادر نیستند به این مقامات بالا دست پیدا کنند. بندهائی که آنها را به قدرت سرمایه‌داری می‌بندد بندهای نامرئی سرمایه‌داری است و این بند است که زبانهای آن‌ها را می‌چرخاند و سرهای آنها را تکان می‌دهد. ظاهر همه چیز بی عیب و نقص است. دموکراسی بر مسند افتخار نشسته و برای شما سرود جامعه مدرن مدنی را روزه می‌کشد و در پشت پرده کار خودش را می‌کند. یکرز این مردم را علیه یهودیان، روز دیگر علیه خارجی‌ان و در فدای آن علیه صدام حسین و مردم عراق و امروز نیز علیه مردم یوگسلاوی و صربها بسیج میکند. اسلوبدان میلسویچ که نصف جنایت آمریکائی‌ها را در کوزوو نکرد جنایتکار جنگی است و کلیتون که دستور بمباران هزاران کیلومتر سرزمین منطقه کوزوو را داده است و آن منطقه را با اشعه رادیو اکتیو آلوده ساخته و نسلها مردم آنجا جان خواهند داد، قهرمان آزاده‌ای است. این نقش رسانه‌های گروهی امپریالیستی است. همین نشریه می‌نویسد که روسای رسانه‌های گروهی آلمان خط تلفن ثابتی با مراکز قدرت سیاسی دارند تا به موقع سیاست عمومی را با آن‌ها در میان گذارده از آنها کسب تکلیف نمایند. امپریالیستها برای خفقان راهکار جدیدی اختراع کرده‌اند که از بروکراتهای تزارهای کرملین براتب پیشرفته‌تر است. این است که مبارزه مردم چک برای قطع دست این راهکار از همان زمان آغاز پیدایشش قابل احترام و پشتیبانی است. ولی این مبارزه زمانی به پیروزی خواهد رسید که رهبری آنرا طبقه کارگر در دست بگیرد و این مبارزه را با استمرار و هشیاری به پیش برد در غیر این صورت سرمایه‌داری جدید چک کار خود را با تاخیر به انجام می‌رساند.

ما را زنده زنده...

EMEP, ÖDP, DDP, SIP و سایرین آمادگی خود را برای میانجیگری میان زندانیان سیاسی و مراجع مسئول دولتی اعلام کردند. علیرغم زحمات فراوان، دولت ترکیه شدیداً پا در میانی ابتکارات غیر نظامی را رد کرد. حتی کمیسیون پارلمانی حقوق بشر از دولت تقاضای پادرمیانی برای حل مسالمت آمیز اختلافات در زندانها را مطرح ساخت. لیکن رئیس دولت ناسیونالیست و محافظه کار ترکیه بلند اجویت حتی حاضر نشد کمیسیون رسمی حقوق بشر را به حضور بپذیرد. برعکس دولت ترکیه قضایی وسیعی را در زندانها تشدید کرد. نماینده کمیسیون رسمی پارلمانی حقوق بشر در بیانیه خود تصریح کرد که این تهاجم خشونت‌آمیز آگاهانه برنامه ریزی و عمل شده است. نکته دیگری که مراجع دولتی عوامفریبانه پخش کردند این بود که زندانیان سیاسی خود را آتش زده‌اند. زندانیان سراپا سوخته، علیرغم ممانعت پلیس و نظامیان مقابل رسانه‌های گروهی حاضر شدند و اعلام کردند که مامورین امنیتی زندانها را به آتش کشیدند تا با اقدامات تحریک آمیز زندانها را از وجود آنها خالی کنند.

از این گذشته باید اضافه کرد که این ضرب و شتم‌ها فقط شامل زندانیانی که اعتصاب غذا کرده بودند نمی‌شد. در جریان تهاجم وحشیانه به زندانها در استانبول، ازمیر، آنکارا، آدانا و سایر جاها نیز صدها خانه جستجو شد، افراد خانواده بسیاری مورد فشار قرار گرفتند، فعالین و اعضاء سازمانهای حقوق بشر و احزاب دموکراتیک مورد تهاجم قرار گرفته و دستگیر شدند، دفتر احزاب HADEPZ EMEP, ÖDP, TSIP و غیره مورد فشار و حمله دسته‌های مسلح قرار گرفتند...

این تنها بخشی از جنایات پان ترکیه‌ها بود که ما بازگو کردیم و دست کمی از جنایات پان‌اسلامیستها در ایران ندارد. حال باید منتظر بود و دید که این کنگره آذری زبانان که مدعی است عامل خارجی نیست و دست دولت ترکیه در گرداندن آن نقش ندارد حاضر است این جنایات دولت ارتجاعی و ناسیونالیست ترکیه را در طی اعلامیه‌ای محکوم کرده و حمایت خود را از زندانیان سیاسی ترکیه اعلام کند.

حزب کار ایران "توفان" همبستگی برادرانه خود را با مردم ترکیه و بویژه با زحمتکشان این کشور بیان کرده و همدردی خود را با خانواده زندانیان سیاسی ترکیه اعلام می‌کند.

حزب ما روش جنایتکارانه دولت ناسیونالیست ترکیه را بشدت محکوم کرده و از خواستهای نیرهای انقلابی و مترقی ترکیه حمایت میکند.

زنده باد دوستی برادرانه خلقهای ترکیه و ایران.

عوامل مزدور رژیم در لباس "اپوزیسیون تقلبی" را باید با قاطعیت از همه جاراند

تحریف‌کنندگان تاریخ

محدود شده بود - توضیح مترجم) برعکس در سال ۱۹۳۵ رین تروپ (وزیر امور خارجه هیتلر - توضیح مترجم) طی سفری به لندن یک قرارداد نظامی مربوط به نیروی دریایی بین آلمان و انگلیس به امضاء رساند که طبق آن انگلیس احیاء نیروی دریایی آلمان را به مقیاسی تأیید نمود که تقریباً هم‌تراز نیروی دریایی فرانسه بود. اضافه بر آن هیتلر این حق را نیز گرفت که زیردریایی بسازد، آنهم با تناژی (واحد حجم در کشتی سازی - توضیح مترجم) که در مجموع ۴۵ در صد تناژ نیروی دریایی انگلیس را در بر میگرفت. سایر اقدامات یکجانبه هیتلر مبنی بر محو تمامی محدودیتهای رشد نیروی نظامی آلمان مندرج در قرارداد و رسای نیز مربوط به این مقطع زمانی میشود، اقداماتی که موجب کوچکترین مقاومت از جانب انگلیس، فرانسه و آمریکا نشد.

طمع تجاوزگران فاشیست با حمایت آشکار انگلیس، فرانسه و آمریکا روز بروز بیشتر میشد. بنابراین تصادفی نیست که دست آلمان و ایتالیا در مداخله نظامی در حبشه و اسپانیا باز بود.

این فقط شوروی بود که قاطعانه و مصممانه سیاست صلح خود را دنبال کرده و از حق یکسان و استقلال حبشه که حتی عضو سازمان ملل نیز بود، دفاع مینمود. این فقط شوروی بود که از حق دولت جمهوریخواه قانونی اسپانیا مبنی بر دریافت کمک توسط کشورهای دموکراتیک برای مبارزه علیه مداخله آلمان و ایتالیا پشتیبانی میکرد.

مولوتف در جلسه کمیته اجرائیه مرکزی اتحاد جماهیر شوروی در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۳۶ بمناسبت تجاوز ایتالیا به حبشه چنین اظهار داشت: "شوروی وفاداری خود را به اصل استقلال حکومت و تساوی حقوق ملی برای تمام کشورها با نمونه یک کشور کوچک یعنی حبشه در سازمان ملل نشان داد. علاوه بر آن شوروی از عضویت خود در سازمان ملل استفاده نمود تا سیاست خود را بر علیه تجاوز امپریالیستی عملاً نیز باجرا در آورد (مولوتف: "مقالات و سخنرانی ها در سالهای ۱۹۳۵-۳۶"، صفحه ۱۷۶ بزبان روسی).

مولوتف اضافه کرد: "جنگ ایتالیا علیه حبشه نشان می‌دهد که خطر یک جنگ جهانی روز بروز بیشتر شده و بیش از پیش اروپا را تهدید میکند" (همانجا).

و اما در آن زمان دول آمریکا، انگلیس و فرانسه که جلوی چشمان خود می‌دیدند که چگونه ذردان فاشیست هر روز گستاخانه‌تر قربانیهای خود را می‌بلعند، چه کردند؟ آنها به روی مبارک خود نیاروده و کوچکترین عملی جهت رام ساختن تجاوزگران آلمانی و ایتالیائی، دفاع از حقوق پابمال شده ملتها، پاسداری از صلح و جلوگیری از جنگ جهانی دوم، که نزدیک

میشد، از خود نشان ندادند.

این به تنهایی شوروی بود که هر چه در توان و امکاناتش بود، انجام داد تا راه را بر پیشروی تجاوزگران فاشیسم سد کند. اتحاد جماهیر شوروی مبتکر سیاست امنیت جمعی بود و در صف اول جهت پیشبرد آن مبارزه مینمود. در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۳۳ لیتونیف نماینده شوروی در کمیسیون عمومی خلع سلاح پیشنهاد تصویب قطعنامه‌ای را کرد که در آن تجاوز و تجاوزگر تعریف شده باشد. شوروی با پیشنهاد خود مبنی بر تعریف تجاوزگر از این ضرورت حرکت میکرد که جهت "جلوگیری از هر نوع بهانه برای توجیه تجاوز" میبایستی مفهوم "تجاوز" حتی الامکان دقیق تعریف گردد و این امر بنفع امنیت عمومی و تفاهم بهتر در زمینه خلع سلاح حداکثر بود. لیکن جلسه کمیسیون تحت رهبری انگلیس و فرانسه این پیشنهاد را بنفع تجاوزگر آلمانی رد کرد.

مبارزه طولانی و پایدار شوروی و هیئت نمایندگی آن در سازمان ملل تحت رهبری لیتونیف جهت حفظ و تقویت امنیت جمعی برای عام شناخته شده است. در طول تمامی دوران قبل از جنگ هیئت نمایندگی شوروی در سازمان ملل از اصل امنیت جمعی دفاع نموده و تقریباً در هر جلسه و هر کمیسیون سازمان ملل صدای خود را برای پشتیبانی از این اصل بلند کرده است. لیکن همه میدانند که شوروی در این زمینه تنها ماند، درست مانند کسیکه در صحرا فریاد می‌کشد. مردم دنیا پیشنهادات هیئت نمایندگی شوروی را مبنی بر اقدامات عملی در جهت تقویت امنیت جمعی که بدستور دولت شوروی به آقای آونول دبیرکل سازمان ملل در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۳۶ همراه تقاضای طرح آن در سازمان ملل ارائه شد می‌شناسند. این را نیز همه می‌دانند که این پیشنهادات در آرشیوهای سازمان ملل دفن شده‌اند بدون اینکه کوچکترین اقدامی در این زمینه شده باشد.

بدیهی بود که انگلیس و فرانسه که در آن مقطع رهبری سازمان ملل را در دست داشتند، مخالف مقاومت جمعی در مقابل تجاوز آلمان بودند چرا که امنیت جمعی مانع اجرای سیاست جدید آنها مبنی بر "رام ساختن" تجاوزگر آلمانی، مبنی بر سیاست امتیازات بنفع تجاوزگر نازی، بود.

طبعاً چنین سیاستی خصلت تجاوزگرانه آلمان را تقویت می‌کرد، ولی محافل حاکمه انگلیس و فرانسه در این خطری نمی‌دیدند چون در ذهن خود این نقشه را چیده بودند که تجاوز هیتلری را بعد از ارضای هیتلر با امتیازات در غرب به سمت شرق سوق داده و از آن بعنوان اسلحه علیه شوروی استفاده نمایند.

استالین در گزارش به کنگره ۱۸ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در مارس ۱۹۳۹ دلایل تشدید تجاوز هیتلری را چنین توضیح داد: "مهمترین دلیل این است که اغلب کشورهای غیرمتجاوز

بویژه انگلیس و فرانسه از سیاست امنیت جمعی، از سیاست دفع جمعی تجاوزگران رویگردان شده و موضع عدم دخالت، موضع بیطرفی را اتخاذ نموده‌اند" (استالین: "گزارش به کنگره ۱۸ راجع به فعالیت کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی"، مسکو ۱۹۳۹ صفحه ۱۲، همچنین در "سرزمین سوسیالیسم امروز و فردا"، گزارشات و سخنرانی‌ها در کنگره ۱۸ حزب بلشویک، ۲۱-۱۰ مارس ۱۹۳۹، مسکو ۱۹۳۹، صفحه ۲۰).

نیل استانفورد، روزنامه‌نگار آمریکائی، جهت مخدوش ساختن ذهن خواننده و همچنین افتراء زدن بدولت شوروی، مدعی است که دولت شوروی مخالف امنیت جمعی بوده و بدین جهت مولوتف را در سمت کمیساریای خلق در امور خارجی جانشین لیتونیف که مجری سیاست امنیت جمعی بوده، نموده است. ادعائی از این احمقانه‌تر قابل تصور نیست. بدیهی است که لیتونیف مجری سیاست خصوصی خود نبوده بلکه سیاست دولت شوروی را به اجراء در آورده است. از طرفی دیگر مبارزه‌ایکه دولت شوروی و نمایندگان آن از جمله لیتونیف در طول تمام دوران قبل از جنگ در راه تحقق امنیت جمعی کرده است، برای همگان شناخته شده میباشد.

آنچه مربوط به انتساب مولوتف به کمیساریای خلق در امور خارجی میشود، کاملاً روشن است که در موقعیت پیچیده آن زمان، وقتیکه تجاوزگران فاشیست جنگ جهانی دوم را تدارک میدیدند و در این امر از جانب انگلیس و فرانسه که پشتوانه آنها ایالات متحده آمریکا بود، مستقیم پشتیبانی گردیده و به جنگ علیه اتحاد جماهیر شوروی تشویق میشدند، در سمت بی‌اندازه حساس کمیساریای امور خارجه بجای لیتونیف میبایستی سیاستمداری قرار می‌گرفت که تجربه بیشتری داشته و از محبوبیت بیشتری نزد مردم برخوردار بوده باشد.

این تصادفی نبود که قدرتمندان غرب قراردادی را که امنیت جمعی را اساس قرار میداد رد میکردند. در آن دوران مبارزه‌ای بین دو گرایش در سیاست بین‌المللی در جریان بود. اولی گرایش در جهت صلح، سازماندهی امنیت جمعی و سیاست دفع تجاوز توسط نیروهای مشترک خلقهای صلح دوست بود. این گرایش را دولت شوروی نمایندگی میکرد و در این راستا قاطعانه و پیگیرانه از منافع تمامی خلقهای صلحدوست، چه کوچک و چه بزرگ، دفاع مینمود. گرایش دوم سازماندهی امنیت جمعی و مقاومت علیه تجاوز را رد میکرد، سیاستی که بطور اجتناب ناپذیر کشورهای فاشیست را با اقدامات تجاوزگرانه‌تر تشویق نموده و زمینه را برای برپا شدن جنگی جدید آماده میساخت.

ادامه در صفحه ۸

جدایی دین از دولت و آموزش!

تحریف‌کنندگان تاریخ

از تمامی اینها باید نتیجه گرفت که حقیقت تاریخی از این قرار است: تجاوز هیتلری امکان تحقق یافت نخست اینکه ایالات متحده آمریکا به آلمان کمک نمود تا در مدتی کوتاه زمینه نظامی و اقتصادی تجاوز آلمان را احیاء سازد و بدین وسیله این تجاوز را ملح نمود، و دیگر آنکه محافل حاکمه انگلیس و فرانسه با رویگرداندن از سیاست امنیت جمعی صفوف کشورهای صلحدوست را مخدوش ساخته جبهه واحد این کشورها را علیه تجاوز افسارگسیخته، راه را برای تجاوز آلمان هموار نموده و به هیتلر کمک کردند که جنگ جهانی دوم را آغاز کند.

چه اتفاق می افتاد اگر آمریکا در صنایع سنگین آلمان هیتلری سرمایه گذاری نمی کرد و اگر انگلیس و فرانسه با امنیت جمعی مخالفت نکرده بلکه برعکس مشترکاً با شوروی مقاومت جمعی علیه تجاوز آلمان را سازمان میدادند؟

آنوقت هیتلر برای تجاوز خود باندازه کافی سلاح در دست نمی داشت. سیاست غارتگرانه هیتلر توسط یک سیستم کامل امنیت جمعی تحت محاصره قرار می گرفت. امکانات فاشیستهای نازی جهت آغاز موفقیت آمیز جنگ جهانی دوم به حداقل خود می رسید. و اما اگر فاشیستهای هیتلری علیرغم این شرایط نامساعد، بازم تصمیم به بر پا کردن جنگ جهانی دوم می گرفتند، در سال اول جنگ از پای در می آمدند.

متأسفانه چنین نشد و مسئولیت آن بر دوش سیاست مضرانه ایالات متحد آمریکا، انگلیس و فرانسه در تمامی طول دوران قبل از جنگ سنگینی می کند. آنها مقصود وقتیکه هیتلر توانست جنگ جهانی دوم را که تقریباً شش سال طول کشید و میلیونها قربانی داشت، با موفقیت آغاز نماید.

بخش دوم
سیاست به انزوا کشاندن
شوروی بجای مبارزه علیه
تجاوز آلمان

مراحل بعدی وقایع واضح تر از همیشه نشان داد که محافل حاکمه انگلیس و فرانسه با امتیازات و کمکهای خود به کشورهای فاشیستی که در سال ۱۹۳۶ در یک دسته بندی نظامی و سیاسی موسوم به "محور برلن-رم" متحد شده بودند، آلمان را تشویق نموده و بطرف تجاوز سوق می دادند. انگلیس و فرانسه که از سیاست امنیت جمعی رویگردان شده بودند، یک موضع باصطلاح عدم دخالت اتخاذ نمودند، سیاستی که استالین آنرا به شرح زیر توصیف مینماید: "...سیاست عدم دخالت را میتوان چنین تعریف نمود: هر کشور میتواند آنطور که میخواهد

و میتواند، در مقابل متجاوزین از خود دفاع کند، این به ما مربوط نیست. ما هم با متجاوزین و هم با قربانیان تجاوز داد و ستد میکنیم." در واقع این سیاست عدم مداخله به معنای پشتیبانی از تجاوز، برپا کردن جنگ و در نتیجه گسترش آن به جنگ جهانی است (استالین: گزارش به کنگره ۱۸ راجع به فعالیت کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی، مسکو ۱۹۳۹ صفحه ۱۲، همچنین در "سرزمین سوسیالیسم امروز و فردا"، مسکو ۱۹۳۹، صفحه ۲۰).

در همین رابطه استالین خاطر نشان نمود که: "بازی سیاسی بزرگ و خطرناکی که طرفداران سیاست عدم مداخله آغاز نموده اند، میتواند پیامد جدی و اسف انگیزی برای آنها داشته باشد" (همانجا صفحه ۱۵ و ۲۲). از سال ۱۹۳۷ به بعد مطلقاً روشن بود که اوضاع به طرف یک جنگ بزرگ می رود، جنگی به ابتکار هیتلر و با زمینه سازی مستقیم انگلیس و فرانسه.

مدارک وزارت امور خارجه آلمان که بعد از پیروزی بر آلمان بدست نیروهای شوروی افتاد، ماهیت حقیقی سیاست خارجی انگلیس و فرانسه را در آن مقطع فاش میسازد. آنطوریکه از این مدارک بر می آید، سیاست انگلیس و فرانسه نه در همکاری با دول صلحدوست جهت مبارزه مشترک علیه تجاوز، بلکه کوشش جهت انزوای شوروی و سوق دادن تجاوز هیتلری بسوی شرق علیه اتحاد جماهیر شوروی بود. آنها در این رابطه از هیتلر بعنوان ابزاری برای اهداف خود استفاده مینمودند. حاکمان انگلیس و فرانسه بخوبی جهت اصلی سیاست خارجی فاشیستی هیتلر را می شناختند.

این سیاست رأساً توسط هیتلر بدین ترتیب تعریف شده بود: "ما ناسیونال سوسیالیستها آگاهانه پرونده خط مشی سیاست خارجی دوران قبل از جنگ خودمان را میندیم. ما آن راهی را ادامه میدهم که شش قرن پیش قطع شد. ما حرکت نژاد ژرمن را بسوی جنوب و غرب

اروپا قطع کرده و بطرف سرزمینهای شرق قدم بر میداریم. ما بالاخره به سیاست استعماری و تجارتي دوران قبل از جنگ خاتمه داده، سیاست زمین را که به آینده متعلق است، دنبال میکنیم. ولی وقتی امروز در اروپا از ملک و زمین نو صحبت میکنیم، در درجه اول فقط روسیه و کشورهای پیرامون تابع آن در نظرمان است. بنظر می آید که در این رابطه خود سرنوشت می خواهد راه را به ما نشان دهد." (هیتلر "نبرد من" مونیخ ۱۹۳۶، صفحه ۷۴۲). تا این اواخر نظر بر این بود که تمامی مسئولیت سیاست خیانتکارانه مونیخ بر دوش محافل حاکم انگلیس و فرانسه یعنی دولتین چمبرلن و دلادیه سنگینی میکند. این واقعیت که دولت ایالات متحده آمریکا دست به انتشار اسناد آرشیوهای آلمان زده و در این رابطه از انتشار اسناد مربوط به قرارداد مونیخ خودداری نموده است، نشان می دهد که تا چه

اندازه دولت ایالات متحده منافع خود را در این می بیند که قهرمانان خیانت مونیخ را تبرئه کرده و تقصیر را به گردن اتحاد جماهیر شوروی بیاندازد.

در گذشته نیز مفهوم سیاست انگلیس و فرانسه در قرارداد مونیخ عمدتاً روشن بود. اما مدارک آرشیوی وزارت امور خارجه آلمان که هم اکنون در اختیار دولت شوروی قرار دارد، اضافه بر آن فاکنتهای متعددی را در بر دارد که مفهوم واقعی دیپلماسی قدرتهای غربی را فاش ساخته و نشان می دهد که آنان چگونه با سرنوشت خلقها بازی کرده، با چه گستاخی با مناطق بیگانه داد و ستد بعمل آورده، چگونه نقشه دنیا را محرمانه تغییر داده، تجاوز هیتلر را تشویق نموده و از چه وسایلی استفاده کردند تا جهت این تجاوز را بسوی شرق علیه اتحاد جماهیر شوروی سوق دهند.

مثال گویائی برای این ادعا یک سند آلمانیست که در آن گفتگویی بین هیتلر و وزیر انگلیس هالیفاکس به ثبت رسیده است. در این جلسه در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۳۷ در اوبر سالتسبرگ، وزیر امور خارجه آلمان فون نوی رات نیز حضور داشت. در آنجا هالیفاکس میگوید:

"به گفته او (هالیفاکس) نظر دولت انگلیس بر این است که فوهرر (یعنی پیشوا، لقبی که هیتلر برای خود انتخاب کرده بود- توضیح مترجم) نه تنها در آلمان کارهای بزرگی انجام داده است بلکه با نابودی کمونیسم در کشور خود راه گسترش آنرا بسوی اروپای غربی بسته و از این جهت آلمان را برآستی بدژ تسخیر ناپذیر غرب علیه بلشویسم تبدیل نموده است" (پروتکل جلسه فوهرر (پیشوا) و صدر اعظم آلمان با لرد هالیفاکس در حضور وزیر امور خارجه آلمان در اوبر سالتسبرگ بتاريخ ۱۹ نوامبر ۱۹۳۷، از آرشیو وزارت امور خارجه آلمان). هالیفاکس از طرف نخست وزیر انگلیس چمبرلن توضیح داد که امکان پیدا کردن راه حل حتی برای مسایل مشکل در هر صورت وجود دارد چنانچه آلمان و انگلیس موفق شوند که تفاهمی نیز با فرانسه و ایتالیا بدست آورند. هالیفاکس گفت:

"بهبیوجه نباید این ابهام ایجاد شود که محور برلن-رم و یا روابط دوستانه بین لندن و پاریس توسط یک تفاهم بین آلمان و انگلیس صدمه خواهد دید. بعد از ایجاد زمینه برای نزدیکی بین آلمان و انگلیس لازم است که چهار قدرت بزرگ اروپای غربی (منظور انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا) مشترکاً پایه یک صلح دائمی را در اروپا بریزند. بهبیوجه نباید یکی از این چهار قدرت از این همکاری کنار گذاشته شود، چرا که در آن صورت اوضاع نا ثابت فعلی ادامه خواهد یافت" (همان پروتکل...). بدین وسیله هالیفاکس از طرف دولت انگلیس به هیتلر در سال ۱۹۳۷ پیشنهاد کرد که انگلیس و همزمان فرانسه به "محور برلن-رم" ملحق شود. ادامه در شماره آینده

با یک دروغ...

"جنایات" قومی صربها را به تمام جهان مخابره کرد وی اما نگفت که این "کشتار قومی" شامل اجساد ۴۴ نفر کشته بود و تحص وی بدون اینکه منتظر ردیابی و نتایج آزمایشات و تحقیقات کارشناسان گردد صربها را متهم به اعمال جنایات جنگی و نسل کشی نموده و بدروغ اعلام کرد که مقتولین با گذاردن طپانچه به روی شقیقه تان اعدام شده اند. پس از این گزارش بود که پای سازمان ملل را که کوچکترین وکالتی به ناتو نداد به میان کشیدند و ممالک جهان را برای توافق بر سر حمله به یوگسلاوی به زیر فشار قرار دادند و جلسه ویژه ناتو را برای تجاوز تشکیل دادند.

خانم دکتر هلن لانکا Dr. Helen Ranka که تابعیت کشور فنلاند را دارد و مسئول بخش پزشکی قانونی و تشریح اجساد در شهر پریشینا مرکز کوزوو است نسبت به ادعاهای این نماینده "با وجدان" تردید کرد و اجساد قربانیان را در تهر پریشینا Pristina مورد آزمایش و بررسی قرار داد. تمام نتایج بررسی نشان میداد که ادعای نماینده بی وجدان (شاید بهتر باشد که بگوئیم دارای وجدان سرمایه داری - توفان) آمریکائی شورای همکاری و امنیت اروپا دروغ محض بوده است و وی خواسته است با صحنه های ساختگی و جعل اسناد، زمینه لازم را در بین افکار عمومی برای توجیه حمله "بشر دوستانه" ناتو به یوگسلاوی و جنایات واقعی علیه بشریت فراهم آورد.

خانم لانکا استاد به دست آورده را به دیوان بین المللی لاهه که مسئولیت رسیدگی به جنایات انجام شده در یوگسلاوی را داشت ارسال کرد. مسلم این است که این اسناد برای کشف حقیقت هیچگاه مورد استفاده قرار نمی گیرند. مگر جنایات نازیها علیه افسران لهستانی را که در زمان خودش با اسناد غیر قابل انکار حقیقت مسلم بود امروز با جعل تاریخ برای اعاده حیثیت از نازیها به شورویها نسبت نمی دهند؟

باری به تاریخ نویسی "بی طرفانه" امپریالیستی برگردیم. وی اشاره نمود که در بین ۴۴ نفر قربانیان حادثه که آنرا "کشتار قومی" نام نهادند سربازان سازمان اوچکا UCK وجود داشتند. یعنی سازمانی تروریستی و پرورکاتور که از جانب امپریالیسم آلمان و ناتو حمایت میشدند.

پس نمی توانست سخن از کشتار قومی در میان باشد که در آن صورت فقط محدود به نیروهای غیر نظامی و بی دفاع میشد.

واقعیت این بود که جنگی میان عمال سرسپرده، خرابکار و مزدور اوچکا و ارتش منظم یوگسلاوی در گرفته و در این درگیری ۴۴ نفر کشته شده بوده اند.

یکی از سربازان سابق اوچکا بنام سیمر لوبوچی Zymer Lubovci دو سال پس از این حادثه بعنوان شاهد و شرکت کننده در جنگ تأیید کرد که یکروز قبل یعنی در تاریخ ۱۹۹۹/۱/۱۵ صربها بدنبال یک عضو اوچکا در

منطقه ما به خانه گردی مشغول شدند و زمانی که می خواستند آنجا را ترک کنند ما که در اطراف کمن گرفته بودیم آتش را به روی آنها گشودیم. اوچکا میخواست با این پرووکاسیون آشکار که در اثر آن مردم عادی نیز کشته شدند برای اولین بار نام خود را در سطح جهانی مطرح نماید. و این دروغ بزرگ که تصاویر اجساد که با نیرنگ آنها را کنار هم ردیف کرده و عکسبرداری نمودند و لباسهای عمال اوچکا را پنهان کردند و با حساب در کلیه رسانه های گروهی "دموکرات" و هوادار "آزادی بی قید و شرط" پخش کرده بودند، بهانه آغاز تجاوز جنایتکارانه ناتو به یوگسلاوی بود.

رژیم مرتجع و بان اسلامیست جمهوری اسلامی نیز دست در دست امپریالیسم برای تجزیه یوگسلاوی بنام اسلام عزیز قدم برداشت و برای مردم بوسنی در ایران اعانه جمع آوری کرد و با خریدهای کلان تسلیحاتی با اجازه امپریالیسم آمریکا با شکستن حلقه "محاصره" اقتصادی و نظامی؟! یوگسلاوی، آنها را به تجزیه طلبان یوگسلاوی رسانید.

حتی در گزارش محرمانه ناتو که دیگر محرمانه نیست یکروز قبل از حمله ناتو آمده بود که: "در روزهای اخیر زد و خورد های مسلحانه مهمی بین قوای امنیتی و اوچکا وجود نداشت. مأمورین امنیتی صرب اقدامات خود را در این اواخر محدود به حفاظت از جاده ها و محافظت از انبارهای اسلحه و غیره کرده بودند". پس در گزارشی محرمانه ناتو نیز سخنی از "کشتارهای قومی" در میان نیست. پس در آنجا نیز از کشتار در راجاک سخنی در میان نیامده است.

جا دارد که حوادث را برای آموزش بار دیگر مرور کنیم. در روز پنجشنبه ۸ ماه فوریه ۲۰۰۱ از برنامه آ.ر.د. برنامه یک تلویزیون آلمان فیلم مستندی در باره این تجاوز نشان داده شد که در طی آن مصاحبه های گوناگونی با وزیر دفاع آلمان (بحوانید وزیر جنگ آلمان - توفان) آقای رودلف شارینگ (Rudolf Scharping) انجام گرفت.

شهود این برنامه یک ژنرال آلمانی بنام Heinz Loquai بود که دیگر از ناراحتی وجدان نمی توانست در مورد حقایق تجاوز آلمان سکوت کند، نفر دوم کارمند عالی رتبه آمریکا، سخنگوی ناتو آقای جیمی شی Jamie Shea و نفر سوم مأمور پلیس آلمانی تباری بنام Hennig Henisch بود که به نمایندگی از شورای

همکاری و امنیت اروپا برای تحقیقات در مورد جنایات صربها به منطقه رفته بود. نفر چهارم خانم Norma Brown دیپلمات آمریکائی در شورای همکاری و امنیت اروپا بود. در کنار این شهود خارجی شاهدان عینی از مردم پریشینا که کوزوونی بودند و نمی شود نسبت به صداقت آنها در گفتار تردید نمود نیز مورد پرسشهای خبرنگاران قرار گرفتند. از این فیلم مستند چنین بر آمد که شایعه اردوگاههای مرگ به سبک نازیها بنام

(Konzentrationslager = KZ) که باید در استادیوم فوتبال از اسرای کوزوونی ساخته شده باشند و فیلمهای آنرا آلمانها برای تحریک افکار عمومی و جلب این افکار برای توجیه تجاوز آشکار و بی ترمانه به یوگسلاوی نشان میدادند دروغ محض بوده و ساخته و پرداخته گویلهای (گویله وزیر تبلیغات آلمان هیتلری بود که بر اساس اینکه تأثیرات دروغ بزرگتر بیشتر است کار می کرد - توفان) ناتو است. معلوم شد که ادعاهای آقای شارینگ در تاریخ ۱۹۹۹/۳/۲۸ در تلویزیون آلمان در مورد این اردوگاههای مرگ دروغی بیس نبوده است.

خبرنگار شجاع آلمانی نشان می داد که این اردوگاه هرگز وجود نداشته است. و رسانه های گروهی در آلمان همزمان با سیاستمداران این کشور، این دروغهای تاخدار را ساخته و به خورد افکار عمومی داده اند.

باید این پرسش را مطرح کرد که حقیقتاً چه مکانیسمی وجود دارد که این رسانه های باصطلاح آزاد بیکباره در خدمت یک سیاست امپریالیستی و بربرمنشانه قرار می گیرند و از فردای آنروز باز طوری جلوه می دهند که گوئی هرگز چنین اتفاقی نیافتاده است؟

مردم پریشینا که در کنار این استادیوم فوتبال زندگی می کردند روحشان از این دروغ و وجود خارجی اردوگاههای مرگ خیر نداشت.

وزیر جنگ آلمان که همانگونه که ریاکاری بورژوازی حکم میکند نام خود را وزیر دفاع گذارده است در هنگام جنگ برای شکل دادن به افکار عمومی مدعی شده بود که میلو سوویچ به صربها دستور داده روی در خانه هایشان حرف الفبای "ص" (بمعنی صرب Serb)

"S" بنویسند تا پلیس امنیتی یوگسلاوی خدمت غیر صربها برسد و آنها را تصفیه کند. وی افزود صربها موظف بودند آموزگاران مدارس کوزوونی ها را در مقابل چشمان دانش آموزان تیرباران کنند. آنگاه با قیافه کشیش مآبانه و گویلووار عنوان کرد هیچ اروپائی متمدن نمیتواند نسبت به این وحشیگری سکوت کند؟! شگفتا!

خوانندگان شاهدند که بی شرمی حد و مرزی ندارد. شارینگ نه میتوانست عکسی نشان دهد و نه مدرک دیگری ارائه داد. تمام بنای دروغ وی بر اساس شهادت شاهدان عینی بود که نام آنها را نیز نمیتوانست اعلام کند؟!

به همین سادگی بر سر مردم یوگسلاوی بمب ریختند و آنها را قتل عام کردند، همانگونه که بر سر مردم عراق بمب می ریزند.

وقتی افکار عمومی مردم آلمان نسبت به جریان بمبارانها حساس شد و موج مقاومت افزایش یافت پرده دیگری از نمایش اجراء شد و افسانه جنایت دهکده روگوو از انبان دروغ و اتهام بدر آمد.

ادامه در صفحه ۱۰

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

با یک دروغ...

در ۱۹۹۹/۱/۲۹ یعنی دو ماه قبل از تجاوز ناتو به یوگسلاوی بنا به شهادت یک کوزوونی ساکن روگووو بنام Remzi Shala درگیری نظامی میان نیروهای امنیتی یوگسلاوی و اوچکا صورت می‌پذیرد. در ۱۹۹۹/۴/۲۷ آقای شارینگ عکسهای تقلبی از جنایات صربها نشان میدهد که گویا پلیس صرب همراه با جانیان و مجرمین زندانهای یوگسلاوی که آنها را برای این کشتار "آزاد" کرده بودند؟! مردم غیر نظامی را به قتل رسانده‌اند. در این "قتل عام" که تصاویر فجیع و رنگارنگ آن همراه با روضه خوانی آقای شارینگ که نزدیک بود اشکهایش از چشمانش سرازیر شود نشان داده میشد تنها ۲۴ نفر که یکی از آنها پلیس صرب بود در درگیری با اوچکا کشته شده بودند که آلمانها جسد پلیس صرب را به حساب جنایات صربها ثبت کردند!؟

در این فیلم نشان دادند که قتل عام مردم غیر نظامی که عکسهای آنها را بعد از قتل عام در کنار هم ردیف می‌کردند و از آنتنهای رسانه‌های امپریالیستی در مقیاس جهانی پخش می‌کردند با واقعیت منطبق نبوده است. در یک کلام دروغ و دغل لیبرالی بوده است که در جامعه مدنی سرمایه داران نان شب و روز آنهاست. حقیقت آن است در جنگ نظامی که میان ارتش یوگسلاوی و سازمان تروریستی و وابسته به امپریالیسم "اوچکا" که خود را "ارتش آزادیبخش" می‌نامد در گرفته است ده‌ها تن تروریستهای اوچکائی کشته شده‌اند. عمال امپریالیستها پس از عقب نشینی ارتش یوگسلاوی اجساد سربازان "اوچکا" را تحت عنوان مردم بی دفاع غیر نظامی ردیف می‌چینند و علائم نظامی آنها را محو می‌کنند و این فیلم تقلبی را در سراسر جهان پخش می‌کنند. یک مامور با وجدان پلیس آلمانی تباری بنام Hennig Henisch که بعنوان نماینده شورای همکاری و امنیت اروپا به محل گسیل شده بود در محله حادثه حضور می‌یابد و تشخیص می‌دهد که جنگی میان دو گروه مسلح به وقوع پیوسته است و گزارش آنرا برای روسای خود فوراً ارسال میدارد. وی گفت در شگفت شدم زمانیکه دیدم "رادیوی صدای آلمان" نه گزارش واقعی من بلکه ادعاهای کذب را پخش می‌کند که روح من از آن خبر نداشت.

شارینگ در همان مصاحبه در ۱۹۹۹/۳/۲۷ گفت: "ما هرگز حمله نمی‌کردیم اگر فاجعه انسانی در پیش نبود." چه گفتار فجیعی.

وی گفت: "اگر کشتار بی‌شمار نبود حمله نمی‌کردیم." و واقعیت این است که کشتاری در پیش نبود و آنها میخواهند حمله کنند.

خانم نرم براون Norma Brown دیپلمات آمریکائی

در شورای همکاری و امنیت اروپا گفت: "قبل از حمله ناتو هرگز نمیتوان از فاجعه انسانی سخن راند." واقعیت این بود که: "صربها به مناطق کوزوونشین وقتی عمال اوچکا آنها بودند حمله می‌کردند و این باعث فرار مردم عادی میشد که پس از غلبه بر اوچکا و عقب نشینی صربها مردم دوباره به خانه‌های خود باز می‌گشتند." مردم از خرابکاری اوچکا فرار می‌کردند. ناتو همه چیز را می‌دانست.

در گزارش محرمانه ناتو در ۱۴ مارس ۱۹۹۹ گفته شده است که: "تیراندازی همواره از جانب افراد مسلح اوچکا است و ارتش منظم یوگسلاوی به شدت به آن پاسخ میدهد."

بر اساس اطلاع خود آنها ۲۵۰.۰۰۰ نفر در داخل کوزوو و ۴۰۰.۰۰۰ نفر در خارج این کشور بی‌خانمان و فراری شدند. فاجعه انسانی درست بعد از حمله ناتو شروع شد که هنوز ادامه دارد و تصاویر همین فاجعه انسانی دست پخت ناتو بار دیگر بنام جنایات صربها در دنیا پخش شد. حداقل این بار تصاویر تقلبی نبود.

آقای جیمی شی Jamie Shea سخنگوی آمریکائی ناتو با زبان دیپلماتیک گفت: "ما نمی‌توانستیم اجازه دهیم که انحصار پخش تصاویر در اختیار میلوسویچ باشد" و عملاً به این اعتراف می‌کرد که ما نمی‌توانستیم بپذیریم که عکسهای جنایات ما در یوگسلاوی را دولت یوگسلاوی برملا کند و لذا لازم بود ما ابتکار عمل را در دست گرفته با جعلیات و دروغپردازی، این انحصار را از دست آنها خارج کنیم. ناتو عکسی از کشتارهای دستجمعی کوزوونی‌ها در دست نداشتند زیرا چنین کشتارهایی بوقوع نپیوسته بود. ناتو فقط عکسهائی از فرار کوزوونی‌ها بعد از بمباران ناتو دارا بود.

در این برنامه مستند نشان داده شد که افسانه تاراندن مردم کوزوو از یوگسلاوی و پاکسازی قومی تحت عنوان عملیات "نعل" (Operation Hufeisen) از دروغهای شاخدار امپریالیستها بوده و در پایگاه ناتو توسط متخصصین جنگهای روانی ساخته شده است. مردم کوزوو در واقع پس از بمباران ناتو با بمبها و گلوله‌های آلوده به رادیو اکتیو دسته دسته کاشانه خود را ترک کرده‌اند و علیرغم این توسط بمب افکنهای ناتو بمباران شدند تا آنرا به گردن ارتش یوگسلاوی بگذارند که این حيله اخير در همان دوران نیز پای محکمی نداشت و فرو ریخت.

آقای شرودر Schröder صدراعظم سوسیال دموکرات آلمان در دفاع از تجاوز ناتو اعلام کرد: "ما جنگ نمی‌کنیم؛ میلسویچ جنگ بیرحمانه‌ای را آغاز کرده است ما برای جلوگیری از فاجعه انسانی و نقض حقوق بشر موظفیم راه حل صلحجویانه‌ای در کوزوو با وسایل نظامی پیدا کنیم." بار دیگر این جملاتی را که بوی

خون میدهد بخوانید تا از تزویر امپریالیسم جنایتکار سر در آورید.

در این فیلم نشان دادند که ادعای اینکه ارتش یوگسلاوی در اماکن مردم شیر گاز را باز می‌کرده و با گذاردن شمع در ارتفاع دو متری و فرار از منطقه، ابنیه‌ها را با مردم منهدم می‌کرده افسانه‌ای بیش نبوده است زیرا آزمایشهای گوناگون نشان داده است که بعلت سنگینی گاز و ارتفاع شمع در خانه‌هایی که دارای منافذ فراوانند بعلت ساده قانون فیزیکی سنگین تر بودن گاز از هوا امکان چنین اقدامی از نظر علمی موجود نیست و این دروغهای "علمی" را امپریالیسم آلمان برای انجام جنایات علیه بشریت ساخته و پرداخته است.

وزیر جنگ آلمان که رهبری این تجاوز آشکار را به یوگسلاوی و تجزیه آن را بعهدہ داشت در مقابل پرسشهای خبرنگار لال شده بود و برای فرار از پاسخ به پرسشهای آزار دهنده وی مدعی میشد که این اخبار را از سرویسهای جاسوسی یک کشور دوست که وی نمیتواند نامش را ببرد دریافت کرده است.

مضحک زمانی بود که آقای شارینگ افسانه انفجار توسط گاز را واقعی جلوه میداد. وی که بشدت رنگش را باخته بود به خبرنگار گفت شاید بجای شیر گاز از کپسولهای گازی استفاده کرده باشند، خبرنگار با جسارت گفت ما این امکان را هم آزمایش کردیم و معلوم شد انفجار به این وسیله نیز عملی نیست. شارینگ چه قیافه دیدنی‌ای داشت.

البته انتشار این اسناد که در دعوی جناحا و امپریالیستها بیرون زده است آنها پس از کار از کار گذشتن همه مسایل مهمی ندارد جز اینکه بار دیگر نقابی برای بورژوازی شود تا در مورد آزادی بیان و قلم داد سخن دهد نتیجه‌ای ندارد. ولی سیاست در مورد تجزیه یوگسلاوی ادامه دارد، افسانه قوم کشی صربها ادامه دارد، شارینگ و تیم وی در راس امورند و گویا آب از آب تکان نخورده است.

در همین تحلیلهای گفته شد که حمله ناتو به یوگسلاوی به بهانه نجات کوزوو آغاز برنامه دراز مدتی است تا ناتو از ارتش دفاعی بویژه پس از پایان جنگ سرد به پلیس بین‌المللی بدل شود.

حزب کار ایران لیکن از همان روز نخست دستهای جنایتکاران امپریالیسم را شناخت و هشدار داد که تجاوز به یوگسلاوی محکوم است. برخی بودند که به الطاف سازمان ملل متحد دل بسته بودند و می‌خواستند به اصطلاح خودشان "مبارزه ملی" را جدا از مبارزه ضد امپریالیستی به سر انجام برسانند و امروز با نتایج آن فاجعه روبرو هستند. آنها می‌خواستند که سربازان سازمان ملل را به یوگسلاوی اعزام دارند. عمال ادامه در صفحه ۱۱

جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

کوزوو...

روزها عمال ایرانی امپریالیستها و ناسیونالیستهای کور ایرانی چون دسته‌های سینه زنها بدنبال ارتش ناتو براه افتاده و بر جنایات امپریالیستها در یوگسلاوی صحنه گذاردند. امروز حداقل روشن است که در پی فشار افکار عمومی در ایتالیا، بلژیک، فرانسه که سربازان اعزامیشان به یوگسلاوی از بیماری سرطان رنج می‌برند پیمان ناتو و در راس آن آمریکا و آلمان ناچار شدند که از پرده پوشی دست بردارند و نیمی از واقعیت را برای پرده پوشی کل آن بر ملا کنند. امروز روشن است که در یوگسلاوی بر علیه ارتش و تسلیحات آنها گلوله‌های آلوده به رادیو آکتیو استفاده شده است، امروز روشن است که هر شخصی که با این محیطهای آلوده تماس بر قرار کند به بیماری سرطان دچار می‌شود، امروز روشن است که امپریالیستهای مدافع حقوق بشر و آزادی مردم کوزوو از نتایج استعمال این اسلحه با خبر بوده و حتی آنرا از متحدان خود پنهان کرده‌اند. به این کلاشی در ممالک متمدن نام جامعه مدنی و آزادی افکار عمومی گذارده‌اند. وزیر دفاع دولت آلمان در تلویزیون ظاهر شده و میگوید که استفاده از این گلوله‌ها کوچکترین خطری برای سربازان آلمانی ندارد و نداشته است. دلایلش نیز از نظریه‌های مدافع رهنمودهای جنگی ناظر بر اعمال سربازان آلمانی هیچ سربازی حق ندارد تکه پاره‌های سلاحهای دشمن را در دست بگیرد و یا به لاشه تانکهای یوگسلاوی بدون تجهیزات لازم نزدیک شود، وی افزود استنشاق هوای محیط آلوده در پیرامون لاشه تانکها خطرناک است، بر این اساس است که باید از عدم خطر برای سربازان آلمان که برای اشغال یوگسلاوی اعزام شده‌اند، سخن گفت. چنانچه سربازی برخلاف قواعد فوق رفتار کند مسئول بی مبالاتی خویش خودش خواهد بود.

وزیر دفاع (بخوانید وزیر جنگ - توفان) آلمان اشاره نمی‌کند که تا کنون سربازان آلمانی نسبت به اثرات خطرناک این اسلحه در بی خبری نگهداشته شده‌اند و روشن هم نمی‌کند که چرا آنها تا بحال به سربازان اعزامی آلمانی دروغ گفته‌اند.

تا اینجای حادثه توجهات بی سر و ته وزیر جنگ آلمان برای تسکین افکار عمومی و فریب سربازان آلمانی است. لیکن تکلیف مردم کوزوو چه میشود. مردمی که فاقد تجهیزات لازم بوده و کودکان آنها حتی بر اساس گزارشات رسانه‌های عمومی بر روی لاشه تانکها بازی میکنند. آیا به مردم کوزوو که به آنها بشارت آزادی و کسب حقوق بشر میدادند گفته‌اند که هوای میدانهای جنگ کوزوو آلوده است و آنها نباید خاکستر اورانیوم را تنفس کنند؟ مسلماً امپریالیستها این حقایق را برای مردم کوزوو بیان نکرده‌اند و نمی‌کنند. آنها از روز نخست نیز دلشان برای مردم کوزوو سوخته

بود. آنها خواهان تجزیه یوگسلاوی بودند و تا زمانیکه دیدن در بوق ناسیونالیسم کور و متعفن که دشمن همبستگی خلقهاست برایشان صرف داشت و در راستای سیاست آنها بود مردم کوزوو را به بازی گرفتند و از آنها بعنوان عامل فشار علیه یوگسلاوی استفاده کردند و سرزمینی را که وعده استقلال و شکوفائی آنرا داده بودند با گلوله‌های اورانیوم آلوده کرده‌اند و پول رایج آنجا را به مارک آلمان بدل نمودند. این بود افسانه آزادی و استقلال و شکوفائی کوزوو. حال نسلهای آینده این سرزمین باید به امراض گوناگون جان دهند تا سیاست امپریالیستها تحقق یابد. حزب کار ایران از همان روز نخست ماهیت جنگ یوگسلاوی را افشاء کرد و همه را برحذر داشت از اینکه فریب تبلیغات امپریالیستها بخورند. عمال امپریالیست در ایران و مزدوران قلم‌بدست آنها به دستور ارباب همین آشی را برای مردم کوزوو پختند که ما با نتایج غم‌انگیز آن روبرو هستیم. اگر جان "با ارزش" سربازان دنیای "تمدن" به خطر نمی‌افتاد هرگز تاریخ از جنایتی که در یوگسلاوی انجام گرفته با خبر نمی‌شد. دیوان قضائی لاهه ولی بدنبال این جنایتکاران جنگی نیست که سرزمینی را برای قربانها آلوده کرده‌اند. برای این دادگاه پرتاب گلوله‌های اورانیوم جنایت جنگی محسوب نمیشود. جنایت جنگی و جنایتکار جنگی را خود آنها از طریق "خودبها" تعیین می‌کنند، در اینجا نیز ما با مفاهیم طبقاتی در برخوردای قضائی روبرو هستیم. هر جنایتی جنایت نیست، جنایت فقط اعمالی است که اساس سرمایه‌داری را به خطر اندازد. جنایتی بزرگتر از دسمنی با تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید در میان نیست. هیچکس از خودش نمی‌پرسد که بر سر مردم عراق چه آوردند، هیچکس برویش نمی‌آورد که این گلوله‌های اورانیوم قبلاً در جنگ خلیج علیه سربازان عراقی به صورت انبوه بکار رفته بود، هیچکس برویش نمی‌آورد که این فضای آلوده تمام ممالک منطقه را آلوده کرده است و "نعمت" جنایات امپریالیستها ما ایرانی‌ها، کویته‌ها، و اعراب منطقه نیز برخوردار شده‌اند. کلیه ماشین تبلیغاتی دروغ پراکنی در دست مدافعان آزادی بی قید و شرط بیان و قلم است تا دروغهای خود را جا بیااندازند. آیا این همه جنایات کافی نیست که مبارزه ضد امپریالیستی را با حروف بزرگ بر پرچم خود بنویسیم. آیا روشن نیست که مسئله ملی در دوران امپریالیسم مسئله‌ای منفرد و مجزا از کل انقلاب پرولتاریائی جهانی نیست و جز را باید از دریچه منافع کل نگریست؟ باشد که تجارب آتیه چشمان برخی را به صحت لنینیسم و نظریات لنین در مورد ماهیت امپریالیسم بگشاید و از مفاهیم غیر طبقاتی فاصله بگیرند.

با یک دروغ...

امپریالیستها در ایران، همه آنها که شیفته امپریالیستها هستند و به ساز آنها می‌رقصند و پول روزی نامه‌هاشان را از منابع صهیونیستی و امپریالیستی تامین می‌کنند در تجاوز امپریالیسم به یوگسلاوی هم آوای امپریالیستها بودند. کیهان لندنی بهترین نمونه آنهاست.

امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری است. این نظریه لنینیسم هنوز قوت خود را حفظ کرده و برای دهه‌های طولانی نیز حفظ خواهد کرد. آن نیروهائی که دیگر به پدیده امپریالیسم باور ندارند و شیفته "دموکراسی امپریالیستی" شده‌اند خوب است چشمان خود را بگشایند و از تجربه روشن یوگسلاوی تا دیر نشده است درس بگیرند.

حال اگر فکر می‌کنید که پس از رو شدن اسناد انکار ناپذیر، سیاست امپریالیستها عوض شده است، آنها از رو رفته‌اند و حال جنایتکاران جنگی را به دادگاه آورده و از آنها حساب پس خواهند خواست دچار اشتباه هستید. بورژوازی امپریالیستی برای فریب مردم با ماشین افکار عمومی سازی بازی گذشته را ادامه می‌دهد و هیچ دادستان شجاع آلمانی و یا بین‌المللی از جان گذشته جرات آنرا ندارد که علیه رهبران ناتو به دیوان لاهه که مال خود آنهاست به علت این فاجعه انسانی شکایت کند.

ما باید از تجربه یوگسلاوی درس بگیریم:

درس نخست که تاریخ‌نویسی همواره طبقاتی است و تاریخ نویسی بی طرفانه فریب بورژوازی است که برای اشاعه دروغهای تاریخی خود آنرا ساخته است.

مبارزه برای دموکراسی و کسب حقوق دموکراتیک خلقها از مبارزه علیه امپریالیسم جهانی جدا نیست. با تکیه بر امپریالیسم و یا صهیونیسم آزادی و دموکراسی بکف نمی‌آید.

مبارزه کور ناسیونالیستی همواره حربه امپریالیسم برای جنگ و تجاوز و تجزیه و سرکوب ملتها بوده است.

آزادی بی قید و شرط دروغ بورژوازی است و برای فریب افکار عمومی تبلیغ می‌شود. آزادی همواره طبقاتی بوده و تا زمانیکه طبقات وجود دارند طبقاتی باقی خواهد ماند.

پان اسلامیسیم متحد استراتژیک امپریالیسم است.

امپریالیسم متجاوز، دروغگو پرونده‌ساز و غیر قابل اعتماد است. امپریالیسم دشمن بشریت بوده از هیچ جنایتی رویگردان نیست.

امپریالیسم از مقاومت مردم میهراسد پس باید مقاومت را گسترش داد و به آن دامن زد.

فقط با جنگ انقلابی است که میتوان جنگ امپریالیستی را خنثی کرد.

این است درسهای بزرگی که ما باید از آن بیاموزیم.

توطئه گران جنگ یوگسلاوی جنایتکاران تاریخ‌اند

ارمغان امپریالیسم به مردم کوزوو

به نام نامی حقوق بشر و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی کشور یوگسلاوی را تجزیه کردند و به قول وزیر اسبق وزارت امور خارجه آلمان به دوران مرزهای قبل از جنگ اول جهانی برگشتند. تاریخ امپریالیستها باید از قبل از وقوع

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر نوشته شود. هم زمان با تدارک تجاوز آشکار به یوگسلاوی با دست دراز شده ناتو تبلیغات سرسام آوری آغاز شد که با تکیه بر ناسیونالیسم میلوویچ زمینه تغذیه پیدا کرد. در آن ادامه در صفحه ۱۱

تجربه مردم چک آموزنده است

حتماً از مبارزه مردم چک برای آزادی بیان خیر دارید. آنها به خیابانها ریختند تا مانع شوند رسانه‌های گروهی جمهوری چک بدست کارمندان احزاب دولتی اخته شوند. آنها به خیابانها آمده و با بیگیری مبارزه کردند تا از رسانه‌های گروهی حقایق را بشنود و نه دروغ و دغل را. مردم چک در مبارزه بر علیه اختناق و استبداد بد طولانی دارند. آنها پس از اشغال چکسلاواکی در آستانه جنگ جهانی دوم توسط نازیها و به همدستی امپریالیستهای فرانسه و انگلیس هرگز از مبارزه برضد نازیها و امپریالیستها باز نایستادند و این مبارزه را تا شکست قطعی فاشیسم و روی کار آوردن جمهوری دموکراتیک توده‌ای در چکسلاواکی ادامه دادند.

توطئه امپریالیستها و بورژوازی چکسلاواکی بعد از جنگ تا مجدداً همکاران نازیها را بر سر کار آورده و جنبش کمونیستی را سرکوب کنند با برآمد یک پارچه مردم چکسلاواکی در هم شکسته شد. رویزونیستهای شوروی ولی بلانی بر سر مردم چکسلاواکی آوردند که این مردم ضد انقلاب دویچک را فریاد آزادیخواهی تلقی کردند. اشغال چکسلاواکی توسط ارتش روسیه نقاب از چهره سوسیال امپریالیسم شوروی بر داشت که در زیر لوای سوسیالیسم ملل اروپای شرقی را به بردگان خود بدل کرده بود. با فروپاشی دستگاه تزارهای بروکرات شوروی تزارهای بی نقاب که تا دیروز در ادامه در صفحه ۶

تحریف کنندگان تاریخ (۲)

کند. این سیاست به تجاوزگران آلمانی اجازه میداد که خود تعیین نمایند که با چه کسی و چه موقعی قرارداد میندند و بچه کسی چه موقعی تجاوز میکنند. پیمان آلمان-لهستان بدون شک اولین ضربه‌ای بود به ساختمان امنیت جمعی.

هیتلر که گستاخ تر شده بود، دست بیک سلسله اقداماتی جهت احیاء علنی نیروهای ارتش آلمان زد که با کوچکترین مقاومتی از جانب دولتمردان انگلیسی و فرانسوی روبرو نشد. (در قرارداد ورسای، بعد از جنگ جهانی اول، نیروی نظامی آلمان و احیاء آن شدیداً ادامه در صفحه ۷

چگونگی تدارک تجاوز آلمان

بلافاصله بعد از این وقایع در سال ۱۹۳۴ انگلیس و فرانسه بیاری هیتلر شتافتند تا وی از موضع دشمنانه لهستان اشرافیون که با آنها (انگلیس و فرانسه) متحد بود، علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سوء استفاده نماید. امریکه منجر به عقد پیمان عدم تجاوز بین آلمان و لهستان شد. این پیمان مرحله مهمی را در تدارک تجاوز آلمان تشکیل میداد. هیتلر به آن احتیاج داشت تا صفوف مدافعین امنیت جمعی را مختل ساخته و از آن بعنوان نمونه‌ای برای نظر خود که اروپا به پیمانهای دو طرفه و نه بامنیت جمعی نیاز دارد، استفاده

با یک دروغ شروع شد

اکنون دو سال از تجاوز ناتو در ماه مارس ۱۹۹۹ به رهبری امپریالیسم آمریکا به کشور مستقل و به رسمیت شناخته شده یوگسلاوی و عضو سازمان ملل متحد می‌گذرد.

جنگ ناتو علیه مردم یوگسلاوی نه تنها هیچ مشکلی را آن‌طور را که مدعیان حقوق بشر طرح می‌کردند حل نکرد بلکه بر مشکلات اروپا افزود و هسته‌های جنگهای ناسیونالیستی متعصبانه و کورصفتانه‌ای را در درون خود برای آینده نامعلوم کاشت. بهانه شروع جنگ ممانعت از یک "فاجعه انسانی" بر اساس ارائه باصطلاح تصاویری بود که باید از "جنایات" دولت یوگسلاوی به رهبری میلوویچ پرده بر می‌داشت و نشان میداد که چگونه صربها به نسل‌کشی در یوگسلاوی مشغولند. و بنظر ناظران سفارشی و بی‌وجدان امپریالیسم این امر از مصادیق بارز "جنایات علیه بشریت" محسوب میشد. "جنایاتی" که از آن نام برده میشد باید در منطقه راجاک اتفاق افتاده باشد. نماینده سازمان همکاری و امنیت اروپا OSZE که یک آمریکائی بنام ویلیام واکر William Walker بود ماموریت داشت به کوزوو برود و از حقایق جنایات علیه بشریت پرده بردارد. وی در تاریخ ۱۶/۱/۲۰۰۱ در مصاحبه‌اش اظهار داشت که خودش را با سی خبرنگار با شتاب به راجاک رساند و تصاویر ادامه در صفحه ۹

به صفحه آزمایشی توفان در شبکه جهانی اینترنت خوش آمدید. www.toufan.de

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران"، حزب واحد طبقه کارگر

سخنی با خوانندگان

ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدید، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخرج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY
شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران